

فرا تر از شعارها ۳

تنها دستاورد انقلاب دمکراتیک، حکومت شوراهاست

در بخش گذشته دیدیم که اگر انقلاب دمکراتیک در نیمه راه منحرف نشود و تا سرنگونی حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی پیش رود، خلاء ناشی از فروپاشی قدرت سیاسی باعث شکوفایی نهادهای شورایی در محلات و مراکز شغلی مردم خواهد شد. و اگر کمونیست ها تا آن زمان به وظیفه تاریخی خود عمل کرده باشند، مردم با آگاهی به نقش حکومتی این شوراهای، در فردای انقلاب، بازسازی انقلابی را آغاز خواهند کرد. اما قبل از اینکه به بازسازی و نوسازی جامعه پردازیم، بیاییم و در فردای انقلاب کمی تأمل کنیم. ببینیم که این روند انقلابی با تمامی هزینه هایی که برداشتن سد دیکتاتوری بورژوازی به ما تحمیل کرده است، چگونه منافع ما را تأمین می کند؟ یا بقول معروف سیاسیون، چه دستاوردی برای ما داشته است؟

مهمترین دستاورد و شاید تنها دستاورد انقلاب دمکراتیک، مردمی کردن حکومت است. این دستاورد را می توان با مقایسه ی آنچه که از میان برداشته شده و آنچه که در روند انقلاب جایگزینش شده است توضیح داد. انقلاب دمکراتیک مردمی روند مبارزاتی است که در طی آن مردم بر حکومت دیکتاتوری بورژوازی ضربه وارد کرده آن را در هم می پاشند و برای اداره امور حکومتی انجمن های محلی و شوراهای منطقه ای و کشوری و محل اشتغال را بوجود می آورند. در بخش پیشین نشان دادیم که نیازهای مبارزه طبقاتی و منافع، اهداف و توان مبارزاتی طبقات درگیر نهایتاً به فروپاشی حکومت هرم گونه ی بورژوازی و شکوفایی نهادهای دمکراتیک (مردمی) حکومتی می انجامد. اما برای دقیق تر کردن اینکه چه ضرباتی باعث فروپاشی کدام دستگاه ها شده و چگونه چنین فروپاشی ای منافع مردمی را تأمین می نماید، باید در وحله ی اول ببینیم که اصولاً این حکومت از چه بخش هایی تشکیل شده است؟ و مشخصات و عملکرد این بخش ها چیست؟

حکومت بورژوازی: چرا؟ و چگونه؟

شیوه ی تولید سرمایه داری بر پایه های بسیار لغزنده ای استوار گشته است که برای تداوم استواری اش نیاز به ثبات مطلق اجتماعی دارد. در غیر اینصورت، پایه های لغزش قادر به تحمل وظایف خطیرشان نخواهند شد. حال این وظیفه چیست؟ مهمترین و دشوارترین وظیفه گردانندگان نظام سرمایه داری اینستکه که ارزش های تولید شده توسط تمامی تولید کنندگان جامعه را به شکلی توزیع و جمع آوری و مدیریت کنند که حاصل اعمالشان کنترل «مالکین» را بر ابزار، روند و محصولات تولیدشان مقدر سازد. نمونه ای از عملکرد عوامل سرمایه داری برای این منظور حسابداری و مدیریت پیچیده ی مالی - صنعتی ای است که دلیل اختراع و تکاملشان به حداقل رساندن «دزدی» های تولید کنندگان می باشد. این عمل به نام «بهره وری» صورت پذیرفته که هدف صوری آن پایین آوردن هزینه ی تولید در هر واحد است. در روند تولید، این «دزدی» تولید کننده ها، از نظر سرمایه دار، می تواند به شکل سرقت توان تولیدی کارگر در هر ساعت کاری باشد. حال این کم کاری می تواند آگاهانه باشد و یا نا آگاهانه. برای کنترل بخش نا آگاهانه ی آن، عوامل سرمایه دار از طریق رشد تکنولوژی کار و به کارگیری ماشین آلات پیشرفته (بطور مثال تسمه نقاله و خط تولید در فوردیسم) هزینه تولید را پایین آورده و بازده کار را بالا می برند. و در بخش آگاهانه آن نیز، این کنترل از طریق تکنیک های حسابداری و مدیریتی (مانند حسابداری هزینه ها) صورت می پذیرد. از طریق انبارداری مدرن نیز «دزدی» های جنسی مورد کنترل قرار می گیرد. پس می بینیم که چنین نیازی که مستقیماً برخاسته از تضاد اجتماعی شدن تولید در مقابل خصوصی شدن کنترل و مالکیت بر ابزار و محصول کار است، چگونه یک نظام حسابداری پیچیده را در عصر سرمایه داری شکل داده است. همچنین، علم اقتصاد پیچیده ی سرمایه داری نیز برخاسته از همین تضاد و در جهت پیش بینی معضلات و بحران ها و طراحی و اجرای راه حل های سرمایه دارانه برای حفظ ثبات اجتماعی این نظام ساخته و پرداخته شده است. علوم پیچیده ی دیگری چون بانکداری، بیمه، حراست و خلاصه بسیاری از رشته های پیچیده ی دیگری نیز صرفاً بر مبنای چنین نیازها و ضرورت های برخاسته از منافع طبقاتی بورژوازی و اعمال دیکتاتوری آن در محیط کار و خشونت و غصب ارزش اضافه توسط مالک بوجود آمده است. علوم پیچیده ای که تنها به درد چنان هدفی می خورد و هیچ استفاده ای برای کارگران و دیگر زحمتکشان ندارد.

آنچه که ما در بالا بصورت نمونه مطرح کردیم و یا از آن فقط نام برده ایم، بخش بسیار کوچکی از ابعاد اجرایی شیوه ی تولید سرمایه داری است. شیوه ی تولید سرمایه داری متشکل از روابط و مناسبات بسیار پیچیده ای است که تنها ذهن منور و متدلوژی نابغانه ی کارل مارکس توانست آن را بازتولید کرده و همراه با تبحر ادیبانه ی او در مجموعه کار «سرمایه» (کاپیتال) و تئوری های ارزش اضافه ی رشته ی تحریر در آید. البته گفته می شود «معما چو حل گشت آسان شود!» در صحت این گفته شکی نیست. درک روابط و مناسبات سرمایه داری با توضیحات مارکس بسیار ساده تر گشته است، اما باز هم بسیاری از روشنفکران ما در عرض نزدیک به دو قرن هنوز هم نتوانسته اند آن را به شکل واقع بینانه ای بفهمند و آنچنان انتزاعی به آن می نگرند که گویا قانونی است که از آسمان



شماره بیست و ششم، سال اول، هفتم آذر ماه ۱۳۸۸

سر مقاله :

* تنها دستاورد انقلاب دمکراتیک، حکومت

شوراهاست

مقالات:

* سوسیالیسم، استالینسم و اروپای شرقی،

نویسنده: فیل گسپر

* گورستان کلیشه ها: طالبان مدرنند نه قرون

وسطایی - لوموند دیپلماتیک

خبرهای کوتاه:

* اخبار کارگری

بیانیه و اعلامیه ها:

* اعلامیه شانزدهم آذر کارگران کمونیست

* بیانیه تحلیلی سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر

درباره شرایط کنونی

* بیانیه تعدادی از گروه های مستقل جنبش کارگری

ایران

گزارشات و تحلیل ها:

* مشکلات مترو و چرخش دوباره هاشمی رفسنجانی

* تهدید حکومتی و اختلاف نظر در اصلاح طلبان

* گرسنگی و آغاز دوران انقلاب جهانی

* میان ماه من با ماه گردون، تفاوت از زمین تا

آسمان است

* تلاش لیبرال های وطنی و جهانی برای تحریف

مبارزات مردم ایران

ادبی:

* دشمن ات را بشناس - کریستوفر لاگ

برگردان: سهند شایان

به زمین آمده و توضیح روابط و مناسبات انسان ها نیست. حتی روشنفکرانی که نام «چپ» و «کمونیست» به روی خود گذاشته اند، چنان خود را گرفتار مطلق سازی این روابط نموده اند که حتی سوسیالیسم را هم می خواهند از روی همین قوانین و در چهارچوب آن الگو برداری کنند. به همین خاطر نیز نهایتاً آن را به نوعی سرمایه داری دولتی می رسانند. در صورتیکه پیچیدگی این روابط به علت تضاد اصلی چنین شیوه ی تولیدی است که قرار است تولید سراسری را به جیب مالک ها متمرکز کند، و همین پیچیدگی هاست که خصلت جادویی (فتیشیسم) به کالا و دیگر عوارض چنین شیوه ای را بوجود می آورد که گویا فرا اجتماعی و فرا انسانی هستند که بر انسان ها حاکم گشته اند. در صورتیکه این روابط تنها در اثر تکرار مکرر چندین قرنی شان طبیعی جلوه کرده و تداومشان بوسیله عوامل سرمایه داری به جامعه تحمیل می شود.

البته ما بیشتر از این به روابط و مناسبات مستقیم تولید نمی پردازیم، چرا که دگرگونی آنها از طریق انقلاب دمکراتیک صورت نمی پذیرد، بلکه همانطور که بوجود آمدن شان نتیجه ی قرن ها مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه فئودالیسم و طبقه کارگر بوده است، تغییرشان نیز نیازمند به مدت طولانی ای از مبارزه طبقاتی بر مبنای منافع تولید کنندگان و پرولتاریا علیه سرمایه داری است. اما، انجام این دگرگونی ها نیاز به فروپاشی نظام دیکتاتوری سیاسی و حقوقی (حکومت) سرمایه داری دارد تا طبقه سرمایه دار نتواند اراده ی خود را به تمام جامعه تحمیل کند و بوسیله ی سرکوب وحشیانه ی خود مانع اجرایی شدن طرح های انقلابی شوند. در عوض، می بایست نظام حکومتی ای استقرار یابد تا اراده ی کارگران و مردم زحمتکش را بر جامعه تحمیل کرده و مقاومت ها و کارشکنی های بورژوازی را در هم شکند.

این نکته را گفتیم تا خوانندگان ما متوجه شوند که پیچیدگی و وسعت مدیریت یک نظام سرمایه داری از منافع سرمایه داران نشأت گرفته و تکامل یافته است. و در عین حال نشان دهیم که چگونه این منافع با منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان خوانایی ندارد و چرا چنین سیستم پیچیده ای مناسب حالشان نیست. بلکه شیوه ای مورد نیاز پرولتاریا و مردم است که برای عموم مردم به سادگی قابل اجرا باشد. مسلماً در روند مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نظام سوسیالیستی علیه منافع بورژوازی، در یک جامعه ی دمکراتیک، تولید اجتماعی و سراسری، به کنترل اجتماعی و غیر متمرکز مردمی در آمده و نتیجتاً روابط و مناسبات تولیدی ای شکوفا خواهند شد که بصورت ساده تر و بمتابهِ ی بخشی از زندگی روزمره مردم بنا شده باشد. در چنان شرایطی، بسیاری از آنچه «قوانین اقتصادی» خوانده شده و توسط اذهان مردمی، مطلق پنداشته می شوند، ضرورت وجودی خود را از دست داده و ناپدید خواهند شد. بطور مثال، همانطور که لزوم شتاب در چرخش سرمایه برای تولید سود بیشتر با نرخ کمتر، و یا هزینه ی پایین تولید و بهره وری و تعیین قیمت و ... دیگر کارایی سابق را نخواهند داشت، لزوم شتاب در روند تصمیم گیری که در شیوه ی حکومتی سرمایه داری به انتخاب نمایندگان مختار و رفع اختیار از موکلانشان می انجامید نیز، دیگر مورد نیاز نبوده و بر عکس، شیوه ی تصمیم گیری جمعی، هر چند با شتابی کمتر، از درجه اهمیت بالایی برخوردار می شود.

نتیجه انقلاب دمکراتیک، دمکراتیزه (مردمی یا اجتماعی) کردن نظام حقوقی و سیاسی جامعه است. حکومت دیکتاتوری سرمایه داری نیز، چون دیگر روابط و مناسبات این شیوه ی تولید، برخاسته از قرن ها مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه شیوه ی تولیدی فئودالی بوده است که لیبرال های قرن هفدهم و هیجدهم، تنها به تئوریزه کردن آنچه واقع گشته بود پرداختند. این یعنی اینکه، بر خلاف تصور بسیاری که نظام سیاسی سرمایه داری را نتیجه ی تفکرات لیبرال های نایب ای چون جان لاک و منتسکیو می پندارند، حکومت سرمایه داری به این شکل از همان مبارزات بورژوازی در قرون وسطی شکل گرفته و تکامل یافت و روشنفکران طبقاتی اش آنها را توجیه و فرموله کردند.

هنگامیکه مارکسیست ها می گویند «تاریخ جوامع همان تاریخ مبارزات طبقاتی است.» به این معناست که کلیه روابط و مناسبات و سازمان ها و نهادها بر مبنای منافع طبقات موجود در جامعه نطفه بسته و از طریق طی کردن مبارزه ی این طبقات زاده و تثبیت می شوند. طبقه سرمایه دار (بورژوازی) نیز بنا بر نیازهای طبقاتی اش دولت و ملیت و اجزاء آنان را شکل داده و از آن بمتابهِ ی ابزاری برای کنترل خود بر جامعه (دیگر طبقات) استفاده می کند. ساختارهایی که در زمان فئودالی به این شکل و با این مشخصات وجود نداشتند. ساختارهایی چون یک ارتش همیشه حاضر حرفه ای و مرکزی که در اثر انقلاب بورژوازی انگلستان و به دست کرامول و دیگران برای سرکوب سپاهیان طرفدار سلطنت و سپس مردم انقلابی بوجود آمد، و یا شکل دولتی «سه قوه!» که شکل «مقننه» آن محصول قرن ها مبارزه مالکان کوچکتر با سلطنت مطلقه بود که نهایتاً در انقلاب بورژوازی انگلستان قدرت را از حکومت سلطنتی سلب کرد. و یا قوه «مجریه» که بازم در انگلستان و در روندی دوپست ساله بوجود آمد و بالاخره در زمان خاندان «هانوفر» به نهاد نخست وزیری و کابینه انجامید. و یا قوه قضائیه که باز هم در اثر مبارزات بورژوازی برای جدائی محاکم از نهادهای سلطنتی و کلیسایی، پس از قرن ها مبارزه به شکل کنونی آن در آمد. و نتیجه آن حکومت لیبرالی سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه، و متشکل از صدها عنصر نخبه ی اجتماعی شد که بر تمامی ارکان جامعه اشراف و کنترل داشته و با حضور و فعالیت خود کلیه اختیارات اجتماعی را از دیگر طبقات سلب کرده و در جهت منافع بورژوازی و حفظ روابط و مناسبات سرمایه داری به کار می گیرند. الگویی که بالاخره منتسکیوی فرانسوی آن را با جمع بندی از شکل حکومتی انگلستان فرموله کرده و ارائه داد. ساختارهای طبقاتی بورژوازی در طول مبارزه طبقاتی آن با فئودالیسم و پرولتاریا برای محقق ساختن منافع طبقاتی آن شکل گرفته است. تا به حال بسیاری از انقلابی نمایان که خود را سوسیالیست و طرفدار طبقه کارگر معرفی می کنند به بهانه های مختلف با این واقعیت که پرولتاریا نمی تواند با استفاده از ابزارها و اشکال حکومتی بورژوازی که برای حفظ نظام و تأمین منافع طبقاتی آن شکل گرفته است، به آزادی و دمکراسی برسد را، نه تنها مخالفت می کنند، بلکه برقراری حکومت لیبرال - بورژوازی را بمتابهِ ی مرحله ای ضروری و گریز ناپذیر برای رهایی پرولتاریا معرفی کرده و بدین ترتیب، قرار دادن وظیفه «انهدام ماشین حکومتی بورژوازی» و استقرار حکومت شوراهای کارگری و منطقه ای را در برنامه های گروه ها، سازمان ها و احزاب چپ، بعنوان «چپ روی کودکان» محکوم می کنند. یکی به این بهانه که «در اثر رشد بیمارگونه ی سرمایه داری در کشورهای عقب افتاده نیروهای مولد هنوز به رشد کامل نرسیده و برای رشدش نیاز به گذار از مرحله ای را دارد که در آن بورژوازی صنعتی بتواند آن را توسعه دهد». سازش طبقاتی با بورژوازی و مشارکت در این سیستم را توصیه می کند. و عده ای دیگر با بهانه قرار دادن اینکه «طبقه کارگر هنوز به آگاهی طبقاتی لازم برای استقرار حکومت خود نرسیده و باید برای مرحله ای «نمایندگان» آن و احزابشان قدرت سیاسی را به دست بگیرند تا قدم به قدم کارگران را آماده ی حکومت مستقیم سازند»، مانند الگوهای چاوزی و مورالسی آمریکای لاتین، حکومت را بنام طبقه کارگر مال خود کرده و معمولاً در نهایت حکومتی به مراتب سرکوبگر تر از مدل غربی بورژوازی به جامعه تحمیل می کنند. اینکه کدامیک از انواع چنین بهانه هایی مورد استفاده ی این چپ های نخبه گرا و رفرمیست قرار میگیرد تفاوتی در اصل قضیه نمی کند، چون تمامی شان برقراری و استقرار حکومت شوراهای (دمکراسی مستقیم مردمی) را منتفی دانسته و به مبارزه و تشکلات کارگری، بمتابهِ ی ابزاری برای به قدرت رسیدن خود، چه به شکل مشارکت با لیبرال ها و چه انحصار قدرت در دست خود و احزابشان، می نگرند. در صورتیکه شکل حکومتی دمکراسی مستقیم توده ای از طریق شوراهای کارگری و منطقه ای پدیده ی نوین و آزمایش نشده ای نیست که ما توانیم آنرا برای آینده ی ایران پیشنهاد کنیم. تاریخ ساختار قدرت شورایی به قرن ها قبل باز می گردد. بخصوص در یونان ۲۵۰۰ سال پیش که علیرغم تهاجم های وحشیانه ی داخلی و اقوام مختلف خارجی، توانست به مدت بیش از ۳۰۰ سال (سه قرن) دوام آورد و

بالاخره تنها با استقرار فنودالیسم و مسیحیت، همراه با شیوه ی تولید برده داری مضمحل شد. آنانی که امکان وجود و توانایی بقای این ساختار قدرت را نفی کرده و نسبت به آن شک می کنند، یا از تاریخ اطلاعی ندارند و یا منافع طبقاتی چشم و عقل شان را کور کرده است.

در طول تاریخ ایران، بقولی در ۲۵۰۰ سال پیش، کوروش کبیر و کمبوجیه و داریوش، با در هم شکاندن مقاومت شاه های فنودال ماد و پارت و بقول فردوسی، تورانی ها (ترک های آسیای میانه) و دیگر اقوام، حکومت مرکزی را تشکیل دادند. مهمترین اقدام در تشکیل حکومت مرکزی، همان سپاه حرفه ای و منظم ده هزار نفره ی «جاویدان» بود. ضرب سکه مرکزی، برقراری قوانین سراسری و ایجاد شاهراه های ارتباطی، همه و همه برای ایجاد اقتدار حکومت مرکزی و تحمیل رأی پادشاهان به دیگر فنودال ها بود. ما اینجا نمی خواهیم وارد بحث این مطلب شویم که آیا استبداد آسیایی تافته ای جدا بافته از اقتدار حکومت های مطلقه ی اروپایی بوده است یا نه. بلکه، صرفاً می خواهیم قدمت شکلگیری یک حکومت مقتدر مرکزی و خارج کردن قدرت سیاسی از بدنه ی فنودالی به مرکز هرم قدرت در ایران را نشان دهیم. گذشته از اینکه قرن ها قبل از آن اقتدار شاهان و شاهزادگان و دیگر اربابان، قدرت را از توده های مردم سلب کرده بودند. در طول تاریخ ایران، بغیر از دوران های کوتاهی از حمله اعراب و یا مغول و یا در هم شکستن امپراطوری صفوی، هرم قدرت سیاسی در زیر مرکزیت دربار و شاهان مستقر بود و قدرت را از مردم سلب کرده بود و حتی دیگر طبقات فنودالی، از جمله شاهزادگان و ارباب محلی و سرداران سپاهی و روحانیون را به قدرت های فرعی، آنهم از صدقه ی سر دربار مرکزی، به زیر اقتدار خود برده بود.

چنین اقتداری تنها در انقلاب مشروطه، برای مدت بسیار کوتاهی، به هرم قدرت لیبرالی، از نوع کلاسیک اش انجامید. یعنی حکومتی که قدرت در مجلس و نخست وزیر منتخب آن تمرکز یافت. اما هرگز به در هم شکستن هرم گونه ی قدرت نیانجامید. البته اربابان فنودال با تمرد از اعمال اراده ی حکومت مرکزی سر باز می زدند. تا اینکه کودتای رضا خان، اقتدار حکومت مرکزی را در سراسر ایران بازسازی نمود و با اصلاحاتی چند، بخصوص در زمینه ی سلسله مراتب و آموزش های نظامی، تشکیل نیروی پلیس شهری و پلیس سیاسی و سیستم مالیاتی و ثبت اسناد و احوال و ... قدم های کوچکی در جهت سازماندهی تشکیلاتی - بروکراتیک یک دولت مدرن (بورژوازی) برداشت. اقدامات او توسط دولت های «ملی» سالهای ۲۰ تا ۳۲ و سپس دیکتاتوری محمد رضا پهلوی و اصلاحات ارضی بصورت تدریجی ادامه یافت. با هر قدم کوچک، دستگاه حکومت مرکزی گسترده تر و پیچیده تر می گشت تا اینکه انقلاب ۱۳۵۷ ضربات بسیار محکمی بر آن وارد نمود، اما از دمکراتیزه شدن قدرت سیاسی و انتقال آن به مردم باز ماند. گو اینکه در خلاء سیاسی حادث، به مدت زمان بسیار کوتاه ۲ تا ۳ ساله، نطفه هایی از سازماندهی شورایی در جامعه پدیدار گشت، اما، با بازسازی قدرت مطلقه جمهوری اسلامی، باز هم با مرکزیت «بیت رهبری»، بازسازی شد.

همانطور که گفتیم حکومت مرکزی در ایران تافته ی جدا بافته ای از الگوهای اروپایی نیست. اصولاً حکومت های مرکزی با قدرت یابی دربار در مقابل دیگر فنودال ها شکل می گیرند. در اروپا این امر با کمک نطفه های بورژوازی به پادشاه، از طریق حمایت مالی و سیاسی، برای یکسان و سراسری نمودن قوانین و برداشته شدن مرزهای متعدد فنودالی و همسان نمودن عوارض کالا و حمل و ترابری شکل گرفت. در ایران هم با افول فنودالیسم همراه بود. اما از آنجا که هنوز میزان رشد نیروهای مولده و ساختار طبقاتی جامعه امکان ایجاد روند سرمایه دارانه ی انباشت ثروت را امکانپذیر نکرده بودند، چنین حکومت مطلقه ای برای قرن ها دوام یافت. تا اینکه بالاخره منافع امپریالیسم در ایران بود که شرایط دگردیسی آن را به یک حکومت و نظام سیاسی و حقوقی سرمایه داری مهیا ساخت. در طول این قرون، اگر قرار بود تا پادشاه در پایتخت بتواند بر دیگر پادشاهان، سداران، روحانیون و اربابان فنودال نظارت داشته باشد، نیاز به قوانین یکدست و سراسری داشت. قدمت حکومت مطلقه در ایران بسیار قدیمی تر از اروپائیان بود و اقلیم های گسترده تری را در بر می گرفت. از زاویه منافع بورژوازی، اما چنین حکومتی بسیار پیچیده تر می شد. چرا که بر مبنای تضادهای اجتماعی سرمایه داری می بایست حافظ منافع آن می بود. در حقیقت روبنا و بخصوص حکومت بورژوازی می بایست بر مبنای ضرورت کنترل خصوصی و متمرکز بر ابزار تولید در جامعه ای که تولید و کار اجتماعی شده است بنا می گشت. پس حکومت نیز، چون تمامی سازمان و نهادهای اجتماعی در نظام سرمایه داری، بیانگر روابط پیچیده و متضاد و متناقضی بود که ریشه در جدایی تولید کنندگان از ابزار و محصول و ارزش های تولید داشت. از طرفی می بایست گسترده و سراسری باشد تا تمام جامعه را پوشش دهد، اما همزمان می بایست متمرکز و در زیر کنترل تعدادی انگشت شمار از اربابان ثروت و قدرت باشد تا منافع شان را در کل جامعه و بر تمامی «شهروندان» تحمیل سازد.

در دوران سرمایه داری، حکومت نیز چون اصحاب ثروت، می بایست بطور کامل از اجتماع جدا شده و بر آن سروری نماید. نیروهای مسلح آن دیگر متشکل از بارون ها و شوالیه های زمیندار و دهقانان وابسته به زمین نبود. بلکه، متشکل از نیروهای مسلحی کاملاً حرفه ای با سلسله مراتب خاص و اخلاق خاص بود که دائماً دیکتاتوری بورژوازی را بر کل جامعه تحمیل کند. همچنین ادارات و دادگاه های حکومتی هم از عناصر حرفه ای و «نخبه» تشکیل می شد که صرف تعلق داشتن به حکومت، صاحب امتیازهایی بودند که آنها را از مردم و جامعه جدا می کرد و به جای خدمات رسانی به جامعه، به ایشان نقش اربابی و سروری را می داد. مسلماً، همانند دیگر روابط و مناسبات بنا شده بر چنین نظامی از تولید، قوانین چنین جامعه ای نیز بسیار پیچیده و متناقض می بود که تسلط بر آنان تنها از طریق آموزش و تعلیمات حرفه ای و ایجاد نخبگان متخصص میسر می گشت.

پس اولین قدم برای پرولتاریا در هم شکستن چنین ماشینی است که هیچ سازگاری با برابری حقوق و حاکمیت مردمی ندارد.

حکومت شوراها توزیع قدرت در پایه های مردمی

در فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک، هیچ اتفاق عجیب و غریبی نمی افتد، جز آنکه در روند انقلاب شکل گرفته است. و آنهم حکومت شوراها است. اگر حکومت سرمایه داری را به شکل یک هرم رسم می کنند که پایه های زیرینش را مردم تشکیل می دهد و قدرت در رأس هرم متمرکز می گردد، حکومت شوراها را می توان به شکل یک هرم سر پا شده تصور کرد که قدرت در پایه های آن گسترده شده و هر چه تعداد تصمیم گیرنده ها کاهش می یابد، اختیارشان هم کمتر می شود.

انقلاب دمکراتیک نمی تواند حکومت را بطور کلی از بین ببرد. بلکه فقط جای طبقات حاکم و محکوم را تغییر می دهد. اگر تا دیروزش، حکومت سرمایه داری قدرت در دست نمایندگان نخبه ی سرمایه داری متمرکز ساخته بود، حکومت شورایی، قدرت را به پایه های مردمی در انجمن ها و شوراهای منطقه ای و محل شغلی برده که توسط نیروهای مسلح مردمی در زیر فرماندهی فرماندهان محلی و منتخب شوراها حراست می شود. البته الگوهای موجود از چنین نیروهای مسلحی، بر خلاف باور عموم، ارتش را نا پدید و منحل نمی کند. بلکه، فرماندهی را به فرماندهان محلی سپرده و در صورت نیاز به فرماندهی مرکزی، چنان فرماندهانی نیز با آرای عمومی انتخاب شده که زیر نظر شورای منطقه ای و در صورت لزوم کشوری، بعنوان مرکزیت فرماندهی کل قوا عمل می کنند. این فرماندهان نیز همچون دیگر نمایندگان شورایی، بلافاصله قابل عزل می باشند و مدت مأموریت شان به هیچ عنوان تضمین شده نیست و حقوق شان نیز باندازه تمامی سپاهیان داوطلب برابر با یک کارگر ساده است. البته بخش آموزشی ارتش، به علت نیاز آگاهی به آخرین تکنولوژی های جنگی و استفاده از ابزار و ادوات مدرن، متشکل از متخصصین و حرفه ای های این زمینه ها خواهد بود، اما لزوماً به ایشان امتیاز نظامی ای داده نخواهد شد و در سلسله مراتب، هم پایه ی سربازان داوطلب خواهند بود، مگر آنکه بصورت افراد توسط شوراها و آرای

مردمی به فرماندهی بر گزیده شوند.

نمایندگان شوراهای شهری، منطقه ای و کشوری در انجمن های محلی و توسط رأی مستقیم توده ها انتخاب خواهند شد که هیچ تضمینی برای مدت مأموریت شان نخواهند داشت و در هر جلسه ای از انجمن در صورت خواست مردم می توانند خلع و جایگزین گردند. ایشان بر خلاف نمایندگان بورژوازی که با قبول مسئولیت از مردم خلع ید کرده و تمام اختیارات را به دست می گیرند، تنها دارای اختیاراتی هستند که انجمن محلی به ایشان اعطا کرده و حق تصمیم گیری در مورد مسائلی که هنوز در انجمن محلی به بحث و گفتگو و تعیین تکلیف گذاشته نشده است، ندارند. اگر موضوعی در شوراهای منطقه ای و یا کشوری مطرح گردد که نمایندگان برخی از انجمن ها اختیار موضع گیری نداشته باشند باید در وحله ی اول این موضوعات در سطح انجمن های محلی مطرح گشته و تصمیم گیری شود و سپس نمایندگان ایشان موضع جمعی انجمن را طرح کرده و بر آن مینا رأی دهند. تنها انتقادی که تا به حال به چنین روندی از تصمیم گیری شنیده ایم، عدم سرعت پروسه ی تصمیم گیری می باشد که به رغم اهمیت اش، آنقدر مهم نیست که حفظ روابط دمکراتیک مهم است. باید دقت کرد که شتاب موجود وقایع در جوامع سرمایه داری، ناشی از شتاب چرخش سرمایه برای سودآوری است که در جامعه دمکراتیک، چنین نیازهای سرمایه دارانه ای در صورت تلاقی با منافع دمکراتیک، ارزشی نداشته و در صورت لزوم، برای حفظ روند دمکراتیک تصمیم گیری در جامعه نادیده گرفته می شوند. این یک مثال شفاف از دیکتاتوری طبقه کارگر است که منافع خود را به نیازهای بورژوازی ترجیح داده و در صورت نیاز، سرکوب می کند.

انجمن های محلی نیز شامل تمامی شهروندان بالغی خواهند بود که در آن منطقه زندگی کرده و بصورت داوطلبان در اداره امور شرکت می کنند. در این انجمن ها جنسیت، ملیت، مذهب، باورهای ایدئولوژیک و یا هیچ بهانه ای برای تبعیض وجود ندارد. تمامی شرکت کنندگان دارای حق رأی دادن و انتخاب شدن می باشند. تصمیم گیری این شوراهای نهایی و رسمی بوده و هیچ نهاد دیگری حق وتوی آن را ندارد. به همین ترتیب نیز شورای کشوری حق وتوی تصمیمات شوراهای منطقه ای را نداشته و شوراهای منطقه و کشوری حق شکستن رأی شهروندان را در یک محله ندارند. از این طریق حق حاکمیت بین تمامی شهروندان بصورت برابر داده شده و هر شهروندی در تعیین سرنوشت خود و صغیران تابع اش دخالت دارد. بسیاری از معضلات تبعیض آمیز به همین صورت حل می شود. مثلاً اگر انجمن شهری در تبریز رأی به تأسیس دانشگاه هایی بدهد که به زبان ترکی تدریس کرده و فردی از آن فارق التحصیل شود، در سراسر کشور این مدرک به رسمیت شناخته می شود. یا مثلاً در همان تبریز، شاید محله ای که اکثریت شان کُرد هستند، تصمیم به ایجاد رادیو و یا تلویزیونی کُرد زبان بگیرند. هیچ مرجعی نمی تواند از راه اندازی و کار آن جلوگیری کند. همینطور نیز انجمن محلی نسبت به افراد در مورد زندگی شخصی شان نمی تواند تحمیل نظر کند. مثلاً اگر فرد و یا افرادی تصمیم به راه اندازی یک روزنامه و یا هر کار دیگری بگیرند که از منابع خودشان تأمین شده و حقوق فردی دیگری را مورد تحدید قرار نمی دهد، می توانند به آن عمل کنند. در صورت اختلاف نظر و یا منافع و یا تهمت به جرم و اعمال غیر قانونی، اگر در سطح منطقه بخصوصی اتفاق افتاده، انجمن محلی و همسایگان بین طرفین دعوا قضاوت می کنند. در صورت بین منطقه ای بودن این اختلاف و یا اتهام، شوراهای منطقه ای و در صورت بسیار نادر سراسری بودن اختلاف و اتهام، در شورای کشوری به قضاوت می نشینند. البته با رعایت سلسله مراتب تصمیم سازی از پایین!

بسیاری از مشخصاتی که ممکن است مورد سوال خوانندگان ما قرار داشته باشد، از آنجاییکه تصمیم شان بر چنین مبنایی گرفته می شود، قابل طرح نیست. ما فقط شمه ای از حکومت شوراهای نشان دادیم تا دوستان و رفقا بتوانند با ذهنیت های پیش ساخته شان که تحت تأثیر رواج ایدئولوژی لیبرالی بر اذهانشان حاکم بوده است فاصله گرفته و متوجه شوند که با تغییر شرایط طبقاتی از حاکمیت دیکتاتوری بورژوازی به حکومت شورایی، قدرت مردمی به چه صورت و تا چه محدوده ای می تواند باعث تغییرات شود.

بقول مارکس، «مهمترین دستاورد کمون پاریس، خودش بود» (نقل به معنی از جنگ داخلی فرانسه) این یعنی فردای قیام و استقرار حکومت شوراهای هر شهروندی که از خانه بیرون می آید متوجه خواهد شد که دیگر دستگاه عریض و طویل و بروکراسی پیچیده ی حکومت بورژوازی بر شانه هایش سنگینی نمی کند. در عوض، شاید به فاصله دو کوچه، ساختمانی با تابلوی «انجمن محلی» را می یابد که بوسیله ی همسایه های آشنا و یا حتی خودش و تنی چند از اعضای خانواده و یا دوستانش اداره می شود، که خود او در جلسه پیشین به ایشان رأی داده است و هر زمان که ایشان را فاقد صلاحیت تشخیص دهد می تواند در جلسه بعدی درخواست عزل و انتخاب دیگری را پیشنهاد دهد. این انجمن محلی شاید بیش از 90 درصد مشکلاتش را حل می کند. چرا که جای شهرداری و مقدار زیادی از مسئولیت های استانداری و کلاتری و دفاتر ثبت اسناد و احوال و حتی مجلس قانونگذاری و دادگاه های قضایی را گرفته است. مشکلات او در هر زمینه ای که باشد توسط همسایگانش بر طرف می شود و او نیازی به شهرگردی از این اداره به آن اداره در گوشه های شهر ندارد، کاغذ بازی و گرفتن امضاء و در نوبت بودن وجود ندارد. حتی اگر مشکل او منحصر به امور شخصی و خانوادگی و محلی نباشد، یکی دو نفر از همسایه هایش که به سمت نمایندگی محله برای شرکت در شوراهای شهری و استانی و کشوری انتخاب شده اند، در همان محل حضور دارند تا بتوانند مشکلات زندگی اهل محل را در ابعاد گسترده تر طرح و اجرا کنند. شورای محلی مسئول قانونگذاری و اجرا و قضاوت در زمینه های بهداشت و درمان عمومی، نیازهای آموزشی و مدارس، تعیین و اخذ عوارض، امنیت و انتظامی و حتی دادگاه های محلی و ... می باشد. مهمترین خصلت چنین طرز حکومت شورایی اینست که کارها بوسیله ی کسانی اداره و اجرا می شود که با زندگی و ویژه گی های زندگی افراد مراجعه کننده آشنا می باشند و از آنجا که قوانین غیر قابل انعطافی برایشان وجود ندارد، می توانند فراخور شرایط و مشخصات ویژه هر فرد با او برخورد کنند.

پس تا اینجا دیدیم که انقلاب دمکراتیک چگونه با داشتن تنها یک دستاورد، یعنی جایگزینی جمهوری شورایی با دیکتاتوری سرمایه داری کلیه معضلات و مشکلات حقوق و سیاسی ای را که تا به حال باعث تبعیض بین ملیت ها و مذاهب و جنسیت ها و ... می شد را بر طرف کرده و مهمتر آنکه از طریق نیروهای مسلح داوطلب شهری به فرماندهی انجمن ها و شوراهای محلی، این حقوق را تضمین و حراست می نماید. با برداشته شدن موانع سیاسی و حقوقی شرایطی آماده می شود که مردم در محلات و مناطق و در سطح کشوری بتوانند گام های بعدی لازم برای نابودی عمقی معضلات و مشکلات بشری را در جهت برابری و عدالت کامل اجتماعی بردارند. در بخش آینده نمونه هایی از این مشکلات و معضلات و چگونگی راه حل شان در یک جمهوری شورایی را توضیح خواهیم داد.

نان، مسکن، آزادی – جمهوری شورایی

شانزده آذر، روز اتحاد، مبارزه تا پیروزی!

امسال دانشجویان مبارز ایران از همان روز آغاز سال تحصیلی، ۱۶ آذر را کلید زدند و همه روزه پیام آن روز فرخنده را تکرار کردند و همانطور که قول داده اند تا آخرین روز پایان سال تحصیلی نیز به مبارزاتشان ادامه خواهند داد. پس پیام امسال ما به دانشجویان مبارز ایران نیست، که خود پیام آوران مبارزات انقلابی مردم ایران هستند. بلکه، روی سخن ما با مردم دلیر ایران است که چگونه در روز ۱۶ آذر به ندای انقلابی دانشجویان پاسخ گویند.

مردم دلیر ایران!

در روز ۱۶ آذر سال ۱۳۳۳، یعنی با فاصله یک سال پس از کودتای ننگین آمریکایی-سلطنتی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دانشجویان دانشگاه تهران به بهانه ی سفر معاون رییس جمهوری وقت آمریکا، ریچارد نیکسون، در تظاهرات اعتراض آمیزی نشان دادند که به رغم سرکوب های خونین آن سال، جنبش انقلابی مردم ایران، تا پیروزی نهایی و استقرار نظام سیاسی دموکراتیک ادامه خواهد داشت. شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی» در آن تظاهرات به عنوان شعار مرکزی اعتراضات مردمی مطرح گشت و تا امروز نیز بعنوان مشخصه ی مبارزات دانشجویان و اتحاد ایشان با مبارزات انقلابی مردم ایران جایگاه خود را حفظ نموده است. این سوگندی بود که جنبش دانشجویی با خون سرخ سه جان باخته راه آزادی، بزرگ نیا، قندچی و شریعت رضوی بر روی سنگفرش های دانشگاه تهران نوشت و تا به امروز نیز پایبند آن بوده است. از آن روز، همه ساله، دانشجویان ایران سالگرد آن واقعه را یاد داشته و مردم را به از سرگیری مبارزات انقلابی در راه آزادی تا پیروزی نهایی دعوت کرده اند. پس ۱۶ آذر ۱۳۸۸ را نه بعنوان «روز دانشجو» که بعنوان روز پاسخ مثبت مردم دلیر ایران به دعوت دانشجویان مبارز پاس بداریم!

سرداران نیروهای نظامی - امنیتی، چون دیگر موقعیت های مبارزاتی، تهدیدات خود را بوسیله تریبون های مختلف تکرار می کنند. عوامل اصلاح طلبان سازشکار نیز کوشش دارند تا این مبارزات را در سطح دانشجویی و در حصار دانشگاه ها نگاه دارند، اما دانشجویان مبارز و انقلابی ما از طرق مختلف، در شعارها، بیانیه ها، و پوستره های خود از تمامی ما خواسته اند تا در این روز به یاد جانباختگان ۱۶ آذر ۱۳۳۳ و دیگر جانباختگان راه آزادی، به خواسته های قلبی شان پاسخ مثبت دهیم و در کنارشان علیه ارتجاع حاکم صف آرایی کنیم. ما، کارگران کمونیست ایران، در کنار ایشان خواهیم بود و از تمامی اقشار مردمی و بخصوص طبقه کارگر ایران می خواهیم تا در کنار دانشجویان و فعالان کمونیست قرار گیرند.

بسیاری از گروه های دانشجویی از ما خواسته اند تا در آن روز در مقابل سر در اصلی دانشگاه تهران جمع شویم و ما نیز چنین خواهیم کرد. اما مبارزه خود را نباید به همین تک اقدام و محدوده ی جغرافیایی خلاصه کنیم. ما باید چون روزهای تظاهرات قدس و ۱۳ آبان، در تمام طول روز، اقصا نقاط تهران و ایران را به صحنه ی نبرد مردم با نیروهای حکومت سرمایه داری تبدیل کنیم و به یاد داشته باشیم که جهانیان در نظاره ی ما هستند و مبارزات ما را الگویی برای مبارزه با غارتگران سرمایه داری جهانی می شناسند. تمامی بخش های هیئت حاکمه از شعارهای انقلابی ما به لرزه در آمده اند. ارتجاعیون در مقابل این شعارها به ما چنگ و دندان نشان می دهند و اصلاح طلبان سازشکار از ما خوبستن داری را می طلبند. ما در پاسخ به ایشان می پرسیم که چرا باید از خواسته های آزادیخواهانه و عدالت طلبانه ی خود بگذریم، هنگامیکه ایشان حتی حاضر نیستند از سهم خواهی مالی و جاه طلبی های سیاسی خود بگذرند؟ چرا ما باید به بقای حکومت دیکتاتوری سرمایه داران راضی شویم، زمانیکه سرمایه داران برای منفعت خواهی و پول بیشتر از خون و جان ما و خانواده و هم طبقه ای هایمان نمی گذرند؟ چرا ما باید به حداقل های خود راضی باشیم، زمانیکه کارفرمایان حتی به حداکثر منافع خود نیز قانع نبوده و بازم ما را زیر فشار قرار می دهند؟ پس ما باید در چنین روزی، همراه با شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی»، شعارهایی چون «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر این دولت سرمایه دار»، «مرگ بر این حکومت دیکتاتور»، «مرگ بر جمهوری اسلامی» و بالاخره «نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی» و دیگر خواسته های دموکراتیک مردم ایران را فریاد کنیم. ما باید در طول مبارزات آن روز به یاد داشته باشیم که نیروهای سرکوبگر، مزدوران ارتجاع حاکم هستند و نه یک نیروی «ملّی»! آنها را به خیابان آورده اند تا با ضرب و شتم، بند و بازداشت، قتل و تجاوز، از منافع چند گروه چپاولگر و زورگو حمایت کنند. آنها، بر خلاف گفته های سازشکارانه ی اصلاح طلبان، «برادر» ما نیستند که در نا آگاهی و توهم به سر می برند، آنها عده ای ارازل و اوباش هستند که با دریافت صدها هزار تومان استخدام شده اند تا ما را به سکوت و پذیرش استبداد و دیکتاتوری هیئت حاکمه وادار سازند. سران اصلاح طلب نیز در همراهی با ایشان ما را به سکوت و تسلیم دعوت می کنند، هنگامیکه محافظان شخصی ایشان با دیدن کوچکترین خطری با نیروهای مهاجم وارد درگیری و برخورد خونین می شوند. آنها خرما خوردگانی هستند که دعوت به ترک رطب می کنند. ما باید همواره به یاد داشته باشیم که اصلاح طلبان سازشکار بخشی از همین هیئت حاکمه می باشند که راه حل اختلافات خانوادگی شان را در سوء استفاده از مبارزات مردمی ایران یافته اند. ایشان ما را به تسلیم بدون چون و چرا در مقابل این مزدوران تشویق کرده و از ما می خواهند تا خود، اعضاء خانواده و یاران خیابانی مان را مانند بره ی قربانی به کارد قصابی بسپاریم. اما ما باید ماجراهای قتل و تجاوز به بازداشت شدگان را در کهریزک و دیگر بازداشتگاه به یاد داشته باشیم، ما باید قتل نداها و سهراب ها و امیرها را به ذهن خود بسپاریم و در مقابل ضرب و شتم و بازداشت یاران مان مقاومت کنیم.

دانشجویان مبارز! مردم دلیر ایران!

بیایم تا با اتحاد در مبارزه ی خود در ۱۶ آذر ۱۳۸۸ برگ زرین دیگری از حماسه و پیروزی در تاریخ ایران ثبت کنیم.

اتحاد مبارزه پیروزی!

مرگ بر این دولت سرمایه دار

نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی!

کارگران کمونیست ایران، ۷ آذر ۱۳۸۸

اخبار کوتاه

باز هم هجوم سرمایه به دستمزدهای کارگری و اخراج جمعی

در هفته ای که گذشت، طبقه کارگر همچنان مورد اجحاف قرار گرفته و فشار تمامی بحران های سرمایه داری را از طرق مختلف بر شانه های خود حس کرد.

اولین خبر در مورد شیوه ی جدید سرمایه داران در تحمیل دستمزدهای بازهم کمتری به کارگران می باشد. طبق این خبرها فورم های جدیدی برای استخدام پیمانی از طرف حکومت سرمایه داران در اختیار شرکت های پیمانی و کارفرمایان قرار گرفته است. کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری در این مورد نوشته است: دولت سرمایه داری فرم جدیدی را برای تنظیم قراردادهای کار تهیه و در اختیار سرمایه داران قرار داده است. این فرم سلاح قتاله دیگری است که سرمایه از زرادخانه های کشتار خود بیرون می کشد تا از طریق آن همان دستمزدهای بغایت ناچیز کارگران را هم کاهش دهد. آرایش ظاهری مواد و مندرجات فرم این گونه است که ظاهراً طول روزانه کار، میزان مزدها، اجزای متشکله دستمزد از قبیل پاداش، حق تولید و همه چیز با توافق میان کارگر و سرمایه دار تعیین می شود. سلاح کشتار سرمایه درست در بطن همین غلاف سرتاسر دروغ، شعبده بازان، جنایتکارانه و زهرآلود «توافق» جاسازی شده است، توافقی میان سرمایه دار درنده ای که از تمامی ابزار و وسائل و امکانات دریدن و پاره کردن و کشتار و بلعیدن برخوردار است و کارگر مسلوب الحق قلع و قمع شده و گرسنه و و فرسوده و مستأصلی که هر نوع توان ابراز حیات و حتی چانه زدن او از پیش توسط سرمایه سلاخی شده است، توافق میان کسانی که اولی هر چه را اراده کند یگراسست و بدون قید و شرط به اجرا می گذارد و به دومی تحمیل می کند و دیگری از شدت گرسنگی و فقر و استیصال و بدبختی مجبور است به تحمل هر ستمی تن دهد. این توافق فقط غلاف واقعی سلاح کشتار سرمایه است و دولت سرمایه داری با همین هدف آن را معماری، تنظیم و منتشر کرده است. فرم در برگزیده مواد زیر است:

1- ساعات کار و آغاز و پایان آن از این پس نه بر اساس عرف رایج بلکه بر اساس توافق کارگر و کارفرما خواهد بود که در زمان انعقاد قرارداد کار طبق توافق طرفین در فرم قرارداد قید خواهد شد. 2- مزد کارگران پس از ذکر مزد ثابت از این پس هم به صورت روزانه و هم به شکل ساعتی طبق توافق کارگر و کارفرما تعیین خواهد شد. 3- پاداش افزایش تولید یا بهره وری بر اساس توافق کارگر و کارفرما حین انعقاد قرارداد قابل پرداخت است. 4- ماده 13 فرم جدید اختصاص به فسخ قرارداد دارد و سفید گذاشته شده است تا کارگر و کارفرما حین انعقاد قرارداد بر اساس توافق طرفین آن را پر کنند. در این فرم به صورت حساب شده و آگاهانه به نفع سرمایه داران هیچ جایی برای بخش هایی از دستمزد کارگران منظور نشده است.

در ادامه به خبرهای مناطق مختلف کارگری می پردازیم:

اراک:

کارگران خشمگین کارخانه آلومینوم سازی اراک تابلوی بسیج کارخانه را پایین کشیدند

کارگران کارخانه آلومینوم سازی اراک در اعتراض به پرداخت نشدن حقوق عقب افتاده و ندادن افزایش تولید که باعث قطع اضافه کاری کارگران می شود، تجمع کرده و در این تجمع تابلوی بسیج کارخانه را پایین کشیدند. بیش از 400 تن از کارگران کارخانه آلومینوم سازی اراک هفته گذشته نیز دست از کار کشیدند و در محل کارخانه تجمع اعتراضی برگزار کردند. بسیج ضدمردمی اراک قصد خرید این کارخانه را از صاحبان قبلی آن دارد و پرداخت حقوق عقب افتاده کارگران را نمی پذیرد و کارگران نسبت به این موضوع معترضند.

کارگران شرکت صنایع اراک

به گزارش گسترش آنلاین از اراک کارکنان شرکت صنایع اراک امروز به همراه خانواده های خود در اعتراض به عدم دریافت حقوق در مقابل استناداری دست به تجمع زدند.

کارگران شرکت مذکور که حدود ۶۰ نفر می باشند با حمل پلاکاردهایی خواستار دریافت حقوق ۶ ماهه خود هستند که به گفته آنان تاکنون پرداخت نشده است.

این دومین بار است که کارکنان شرکت صنایع دست به تجمع اعتراضی می زنند.

به گفته یکی از کارگران کمسیون صنعت هفته گذشته برای حل مشکل پرداخت حقوق این کارگران هفته گذشته تشکیل جلسه داده بود اما تاکنون نتیجه اقدامات این کمسیون برای حل مشکل اعلام نشده است.

به گزارش خبرنگار گسترش آنلاین از اراک کارگران در زمان مخابره این خبر به همراه خانواده های خود در جمعی آرام به اعتراض خود در مقابل استناداری اراک ادامه می دهند.

قزوین:

پس از 2 سال و به دنبال ناتوانی مالک خصوصی تمامی 240 کارگر گوشت زیاران باید تسویه حساب کنند

در استان قزوین دیگر کارخانه ای به نام گوشت زیاران وجود ندارد، زیرا به دلیل مدیریت غلط بخش خصوصی این کارخانه از مدتی پیش تعطیل شده است؛ تمامی 240 کار که این واحد تولید باید به همکاری خود با این واحد تولیدی پایان دهند .

بر اساس تصمیم که به تازگی در استناداری قزوین اتخاذ شده است، تمامی 240 کار که این واحد تولید باید در قالب تسویه حساب، معرفی بیمه بیکاری و یا بازنشستگی به همکاری خود با این واحد تولیدی پایان دهند .

عید علی کریمی دبیر اجرایی خانه کارگر قزوین در گفتگو با ایلنا، گفت: در استان قزوین دیگر کارخانه ای به نام گوشت زیاران وجود ندارد، زیرا به دلیل مدیریت غلط بخش خصوصی این کارخانه از مدتی پیش تعطیل شده است .

وی افزود: 240 کارگر در کارخانه گوشت زیاران که به کشتار گوشت دام و بسته بندی آن مشغول بودند که پس از واگذاری این کارخانه به بخش خصوصی در 2 سال گذشته، مدیریت جدید به جای تهیه دام و کشتار آن، به کارهای چون توزیع لوازم آرایشی بهداشتی پرداخت و در نتیجه باعث افزایش بدهیهای کارخانه و تعطیلی آن شد .

وی افزود: به تازگی مالکیت این کارخانه از بخش خصوصی سلب شده است اما چون سازمان خصوصی سازی به نمایندگی از دولت قادر به نگهداری کارخانه نیست، قرار است تمامی کارگران مرخص شوند .

وی با یادآوری اینکه بیش از 80 درصد کارگران این کارخانه بیش از 20 سال سابقه دارند گفت: از این پس کارگران باید در کنار دریافت مستمری بیمه بیکاری منتظر یافتن شغل جدید یا فدراسیون موعد بازنشستگی خود شوند .

وی تأکید این وضعیت در حالی است که مدیریت خصوصی برابر قانون متعهد شده بود حداقل تا 5 سال کارگران فعلی را حفظ کند.

گیلان:

روز اسفناک کارگران کنف کار و تجمع اعتراضی آنان

کارگران شرکت کنف کار گیلان روز يك شنبه ۲۴ آبان مقابل استناداری این شهرتجمع اعتراضی برپا کردند، این کارگران که تعداد آنها به ۷۰ نفر میرسد ، برای چهارمین بار در ماه گذشته از ساعت ۹ الی ۱۱ صبح در مقابل استناداری دست به تجمع اعتراض آمیز زدند .

کارخانه کنف کار در جاده رشت - تهران (حد فاصل بین جاده رشت - سنگر) قرار دارد . همان طور که در گزارش های قبلی آمده است، این کارخانه از

سال 83 به بهانه ریزش برف سنگین دچار بحران شد و تعطیل گردید و کارگران آن به اداره کار معرفی شدند. کارخانه که متعلق به سرمایه بخش دولتی بود در یک حراج با زدن بند به مبلغ ناچیز حدود 60 میلیون تومان به مدیر عامل سابق (ایرج زهرابی) فروخته شد، در حالی که ارزش واقعی این کارخانه خیلی بیشتر از این مبلغ بود. زهرابی که آه در بساط نداشت با گرفتن وام از دولت پول کارخانه را پرداخت کرد.

البته سال ها قبل وی به جرم اختلاس و گزارش کارگران از دزدی هایش در فرودگاه دستگیر و به زندان افتاد که به علت نفوذ در منطقه و حمایت امام جمعه متوفای رشت (احسان بخش) در آن زمان توانست رهایی یابد. لازم به ذکر است وی سهام این کارخانه را با شراکت و نفوذ علیرضا جزایری عرب خریداری کرد.

خانواده ایرج زهرابی - زن و پسرش - پس از مرگ وی وارث سهام این سرمایه دار شدند و اکنون عضو هیئت مدیره هستند. عضو دیگر هیئت مدیره پسر عموی علیرضا جزایری عرب است که فعلا مدیریت عامل کارخانه را بر عهده دارد.

جزایری عرب در گذشته به بهانه پرداخت مطالبات معوقه کارگران یک وام یک و نیم میلیارد تومانی از بانک گرفت و با آن بخش ناچیزی از دستمزدهای معوقه کارگران را پرداخت کرد و اخیرا قول داده که با گرفتن وام 2 میلیارد تومانی بقیه دستمزدها و مطالبات معوقه کارگران را می پردازد.

هم اکنون 185 کارگر در کارخانه مشغول کار هستند که 180 نفر آن ها به طور متوسط 4 میلیون تومان طلب دارند و بین 20 الی 30 سال سابقه کار دارند.

کرمانشاه:

اخراج 110 نفر از کارگران شرکت اسید سیتریک کرمانشاه

شرکت کیمیای غرب گستر، وابسته به شرکت سرمایه گذاری اسید سیتریک کرمانشاه، مدت‌هاست 110 نفر از کارگران خود را اخراج کرده است. این شرکت در اوایل سال جاری به شرکت شستا (شرکت سرمایه گذاری سازمان تامین اجتماعی) واگذار گردید. این معامله در حالی انجام گرفته که از مهر سال گذشته تاکنون حقوق کارگران پرداخت نشده و شرکت شستا در اولین اقدام خود، تعداد 110 نفر از کارگران را اخراج کرد. این کارگران در سال های 82 و 83 به صورت قرار دادی یک ساله به کار گرفته شده بودند.

خوزستان:

در اعتراض به پرداخت نشدن مطالبات، کارگران فصلی «نیشکر هفت‌تپه» تجمع کردند

درحالی که کمتر از چند هفته از آغاز دوران محکومیت کارگران شرکت‌کننده در اعتراض‌های کارگری شرکت نیشکر هفت‌تپه نمی‌گذرد، جمعی از کارگران فصلی این شرکت هفته گذشته به دلیل پرداخت نشدن مطالبات معوقه خود تجمع کردند.

رضا رخشان از اعضای سندیکای کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه در گفتگو با ایلنا، گفت: هفته گذشته کارگران نیبر این کارخانه در اعتراض به پرداخت نشدن مطالبات تجمع کردند. به گفته این فعال کارگری، در این تجمع که در محل کار برگزار شد؛ بیش از هزار کارگران نیبر فصلی شرکت داشتند.

رخشان افزود: بیشتر تجمع‌کنندگان از کارگران مهاجر از شهرستان‌ها و حتی استانهای مجاور هستند که هر ساله به مدت 4 تا 6 ماه برای برداشت محصول در استخدام موقت کارخانه قرار می‌گیرند.

این تجمع کارگران در حالی برگزار می‌شود که چندی پیش گروهی از کارگران این کارخانه که در جریان اعتراض‌های کارگری در دادگاه محکوم شده بودند برای سپری کردن دوره محکومیت خود بازداشت شدند.

وسعت مزارع نیشکر کارخانه هفت تپه حداقل بین 5 تا 7 هزار کیلومتر مربع برآورد می‌شود. کارخانه نیشکر هفت‌تپه که از آن به عنوان بزرگترین واحد تولیدی شکر در ایران یاد می‌شود بیش از هزار کارگر دارد. این کارخانه در جریان بحرانی‌شدن صنعت شکر، صحنه اعتراض‌های گسترده کارگری بود.

دستگیری علی نجاتی!

امروز و در ظهر 23 آبان 88 علی نجاتی در دادگاه شوش دستگیر و روانه ی زندان دزفول شد تا در کنار دیگر یاران خود دوره ی حبس شش ماهه ی خود را آغاز نماید.

کمیته ی دفاع از کارگران هفت تپه ، بنا بر دلیل ایجاد خود هم اکنون که پنج تن از اعضای هیات مدیره ی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه آقایان فریدون نیکوفرد ، علی نجاتی ، جلیل احمدی ، فریان علیپور و محمد حیدری مهر ، در زندان به سر میبرند بر خود وظیفه میداند که از این پس با پشتوانه ی افراد و تشکل های حامی و عضو خود با تمام امکانات برای دفاع از این کارگران زندانی و مطالبات کارگران هفت تپه تلاش نماید.

خراسان

دبیر اجرایی خانه کارگر خراسان شمالی: بیکاران خراسانی کارگران سرگردان در تهران هستند

دبیر اجرایی خانه کارگر خراسان شمالی گفت: وزارت کار و امور اجتماعی درحالی نرخ بیکاری این استان را به غلط 2/4 درصد اعلام می کند که بیکار این استان در چهار راه‌های تهران به عنوان کارگر ساختمانی سرگردان هستند.

بابا نظره‌دبیری در گفتگو با ایلنا، با اعلام اینکه وزارت کار طی آمار رسمی میزان بیکاری خراسان شمالی را 2/4 درصد اعلام کرده است؛ گفت: از نظر وزارت کار خراسان شمالی از نظر پایین بودن درصد بیکاری رتبه اول را در کشور را دارد اما گویا آقایان نمی‌دانند که بیکاران استان برای تامین هزینه زندگی در تهران کارگر ساده ساختمان هستند.

وی با یادآوری اینکه خراسان شمالی صنعتی نیست می‌گوید: تعجب آور این است که چگونه وزارت کار استانی که صنعتی و کشاورزی نیست و سرمایه‌گذاری در آن صورت نگرفته و نمی‌گیرد را موفق توصیف کرده است.

دبیر اجرایی خانه کارگر خراسان شمالی مسوولان وزارت کار را مخاطب قرار داد و گفت: شما که ادعای بیکاری 4 درصدی در این استان را داریم یک سری به چهار راه‌های تهران بنزید مشاهده کنیم که خراسانی‌ها در سر چهارراه‌های پایتخت کارگری ساده ساختمانی را قبول کرده‌اند.

وی با اعلام اینکه در سالهای اخیر کارخانجات الیاف و اسفنج شیروان و نیز شهر خراسان به تعطیل کشیده شده و کارگران این واحدها به خیل بیکاران افزوده شده‌اند می‌گوید: باور کنید که بیکاری وجود دارد و با دستکاری آمارها نمی‌توانید عمق فاجعه را مخفی کنیم.

وی از خیل فارغ‌التحصیلان بیکار در خراسان شمالی خبر می‌دهد و می‌گوید: هنگامی که در هر خانواده یک بیکار و در برخی موارد چندین نیروی آماده به کار اما بیکار وجود دارد چگونه ادعای بیکاری 4 درصدی از سوی وزارت کار مطرح می‌شود.

هدایتی با اعلام اینکه هرگاه نمایندگان استان خراسان از مجلس فارغ می‌شوند و به استان می‌آیند نشست‌های تخصصی با نمایندگان کارگری برگزار می‌کنند می‌گوید: نتیجه این سفرها و مذاکرات و نیز خیل مراجعات بیکاران به دفتر نمایندگان مجلس باعث شده تا صدای استان در تریبون مجلس شورای اسلامی بلند شود.

وی با یادآوری اینکه 4 نماینده خراسانی شمالی بارها در نطق‌های خود از میزان بالای بیکاری خبر داده‌اند می‌گوید: این نمایندگان مردمی به این آمار غیر واقعی و خیالی اعتراض کرده‌اند.

هدایتی با اعلام اینکه چگونه خانواده‌ای که سر سفره‌اش جوان بیکار دارد آمار واهی وزارت کار را بپذیرد می‌گوید: به جای دادن آمارهای غیر واقعی برای توجیه ضعف مدیریتی، بهتر است توان خود را تضع کنیم تا بیکاری به معنای واقعی کاهش یابد نه آنکه فقط در آمارهای وزارت کار این درصدها کاهش یابد.

“بسوی انقلاب” را بخوانید و در میان مردم پخش کنید!

جمع کارگران بهکده رضوی در مقابل اداره کل کمیته امداد خراسان شمالی

رییس سابق شورای کارگری شرکت کشت و صنعت بهکده رضوی از عدم پرداخت شش ماه از حقوق کارگران این شرکت خبر داد . کارگران بهکده رضوی به خاطر عدم پرداخت 6 ماه حقوق در مقابل اداره کل کمیته امداد خراسان شمالی تجمع کردند . به گزارش ایلنا، رییس سابق شورای کارگری شرکت کشت و صنعت بهکده رضوی در این تجمع گفت: متأسفانه شرکت کشت و صنعت بهکده رضوی که زیر نظر کمیته امداد اداره می‌شود، حقوق 180 کارگر را به مدت 6 ماه پرداخت نکرده است . سید محمود حسینی در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا با بیان اینکه مدت 4 سال است که هیچ‌کدام از سهمیه‌های این کارگران از جمله لباس و کفش کار به آنها داده نشده، اذعان کرد: پرداخت نکردن حقوق کارگران موجب فقر اقتصادی و نگرانی و کاهش روحیه کاری آنان شده و این مسئله انگیزه کارگران را برای کار از بین برده است . حسینی طرح طبقه‌بندی مشاغل را از مهم‌ترین کارهای شورای کارگری اعلام کرد و افزود: با گذشت یک سال از تکمیل صدور دفترچه‌های کارگری، هنوز این دفترچه‌ها از سوی اداره کار و امور اجتماعی تحویل نشده است . رییس سابق شورای کارگری شرکت کشت و صنعت بهکده رضوی خاطر نشان کرد: سال گذشته نیز 6 ماه حقوق این کارگران پرداخت نشد که پس از اعتراضات و تلاش‌های فراوان، کارگران موفق به دریافت این حقوق‌ها شدند . یکی دیگر از اعضای شورای سابق کارگری نیز در گفت‌وگو با ایلنا شرایط کنونی این مجتمع را بسیار بد خواند و عنوان کرد: گاوآردی این مرکز از 500 راس به کمتر از 300 راس رسیده و تعداد گوسفندان از 18 هزار راس به حدود 10 هزار راس کاهش پیدا کرده است . مجتمع کشت و صنعت بهکده رضوی واقع در شهرستان مانه و سملقان از توابع خراسان شمالی با 300 خانوار با بیش از 35 سال سابقه در زمینه کشاورزی، دامداری و تعمیرات ادوات کشاورزی فعالیت می‌کند . شایان ذکر است شرکت کشت و صنعت بهکده رضوی در شمال غربی استان خراسان شمالی قرار دارد .

گردستان**اعتصاب کارگران شرکت جهاد نصر!**

طبق اخبار رسیده روز یکشنبه مورخ ۱۷/۸/۸۸ از ساعت ۷ تا ۸:۳۰ صبح کارگران و رانندگان شرکت جهاد نصر تحت پوشش پروژه مسکن مهر سنندج که 250 نفر می‌باشند، دست به اعتصاب زدند. کارگران به دلیل اینکه مدت 4 ماه است که حقوق خود را نگرفته‌اند تصمیم گرفتند که در دفاع از مطالبات خود این اعتصاب را سازماندهی کنند. پس از اعتصاب کارفرمایان در جمع کارگران حاضر شده و تعهد دادند که تا روز چهارشنبه مطالبات آنان پرداخت خواهد شد. در روز چهارشنبه 20/8/88 چون کارفرما به وعده خود عمل نکرده بود، کارگران از ساعت 7 تا 10 صبح دست به اعتصاب زدند. پس از اعتصاب، نمایندگان کارفرما، آقایان حنیفی و نورزاد، در جمع اعتصاب‌کنندگان حاضر شده و کارگران را تهدید به اخراج نمودند و می‌خواستند با تفرقه انداختن در صفوف آنها با تطمیع و پیشنهاد پرداخت دستمزد کارگران حاضر در مسکن مهر، از پرداخت حقوق معوقه دیگر کارگران در دیگر پروژه‌ها مربوط به همین شرکت، امتناع نمایند که با مقاومت و مخالفت کارگران رو برو شدند. در نهایت کارفرما به کارگران پیشنهاد داد تا آخر وقت روز چهارشنبه تمام مطالبات آنان پرداخت گردد اما تا کنون فقط حقوق یک ماه آنان پرداخت شده است.

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری

اعتصاب کارگران شرکت جهاد نصر سنندج

کارگران و رانندگان شرکت جهاد نصر تحت پوشش پروژه مسکن مهر سنندج که 250 نفر می‌باشند، دست به اعتصاب زده‌اند. کارگران به دلیل اینکه مدت 4 ماه است که حقوق خود را نگرفته‌اند تصمیم گرفتند که در دفاع از مطالبات خود این اعتصاب را سازماندهی کنند. این کارگران از روز چهارشنبه 20 آبان دست به اعتصاب زده‌اند .

کارفرمایان در روزهای قبل در پی تهدید کارگران برای اعتصاب در جمع کارگران حاضر شده و تعهد دادند که مطالبات آنان پرداخت خواهد شد . اما چون کارفرما به وعده خود عمل نکرده بود ، کارگران از ساعت 7 تا 10 صبح دست به اعتصاب زدند. پس از اعتصاب ، نمایندگان کارفرما ، در جمع اعتصاب‌کنندگان حاضر شده و کارگران را تهدید به اخراج نمودند و می‌خواستند با تفرقه انداختن در صفوف آنها با تطمیع و پیشنهاد پرداخت دستمزد کارگران حاضر در مسکن مهر ، از پرداخت حقوق معوقه دیگر کارگران در دیگر پروژه‌ها مربوط به همین شرکت ، امتناع نمایند که با مقاومت و مخالفت کارگران رو برو شدند.

بازداشت پدram نصرالهی (نه‌بن) فعال کارگری و عضو کمیته هماهنگی

روز 5 شنبه 21 آبانماه 88 "پدram نصرالهی" فعال کارگری و عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری بازداشت شد. وی در روز 5 شنبه در ساعت 40/5 دقیقه در حین برگشت از محل کار خود در خیابان فردوسی سنندج، توسط نیروهای امنیتی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و بعداً وی را دستگیر می‌نمایند. امروز شنبه 23/8/88 پدram نصرالهی را به دادگاه سنندج منتقل و سپس به قرنطینه زندان مرکزی سنندج انتقال داده‌اند.

مازندران:**بیکاری کارگران روغن شکوفه بابل**

کارخانه روغن شکوفه بابل به دستور عوامل قضائی سرمایه پلمپ شده است. این که کدام محاسبات کاسبکارانه و بده و بستان‌های سودجویانه میان سرمایه داران و دستگاه‌های اداری و قضائی آن‌ها به تعطیل کارخانه انجامیده است دقیقاً معلوم نیست اما این کار را «جلوگیری از آلودگی محیط زیست» نام نهاده‌اند. نکته اساسی این است که با تعطیل کارخانه 90 کارگر کار خود را از دست داده‌اند. این کارگران سالیان دراز در اینجا کار کرده و استثمار شده‌اند. کارخانه روغن شکوفه و بسیاری از سرمایه‌های انباشت شده در قلمروهای دیگر محصول مستقیم کار و استثمار آن‌هاست. این کارگران اکنون همه بیکار و بلا تکلیف و سرگرداند و تعطیل کارخانه همچون پتکی تمامی جسم و روح آنان را در هم کوبیده است. کارگران خواستار بازگشت به کار و تضمین حتمی اشتغال خود هستند.

شرکت صنایع شیمیایی کرم کمیکال (ساری) تعطیل شد

بنا بر خبر دریافتی شرکت صنایع شیمیایی کرم کمیکال در جاده گهرباران بخش میانرود ساری با ۲۵ سال قدمت، با پرداخت نکردن ۱۸ ماه حقوق و حق بیمه ۸۰ کارگر در آستانه بازنشستگی تعطیل شده است .

در اطلاعیه مدیریت به کارگران فیبر بابلسر ابلاغ شد: بازخریدی یا اخراج، یکی را انتخاب کنید
کارخانه "فیبر بابلسر" به عنوان دومین تولیدکننده فیبر در شمال کشور پس از 50 سال فعالیت در آستانه تعطیلی قرار دارد؛ مدیریت طی اطلاعیه‌ای از کارگران این کارخانه خواسته است تا از میان بازخریدی یا اخراج یکی را انتخاب کنند .

ایلنا: دبیر اجرایی خانه کارگر مازندران از تعطیلی کارخانه فیبر بابلسر و بیکاری کارگران باقیمانده آن خبر داد .
نصرالله دریابیگی در گفت‌وگو با ایلنا، گفت: وی با بیان اینکه از در سه دهه گذشته سازمان تامین اجتماعی مالک این کارخانه بوده است، گفت: طی پنج سال اخیر سوء مدیریت مالک باعث شد تا امروز این کارخانه به جمع واحدهای تعطیل شده بپیوندد. به گفته دریابیگی مدیریت طی اطلاعیه‌ای از 30 کارگر باقیمانده این کارخانه خواسته است تا یا در ازای سه ماه سنوات خود را بازخرید کنند و یا اخراج شوند. این فعال کارگری با یادآوری اینکه تمامی کارگران دارای بیش از 20 سال سابقه کار هستند؛ گفت: تعطیلی این کارخانه در حالی است که بیشتر این واحد تولیدی یکی از سودآورترین کارخانه‌های متعلق به سازمان تامین اجتماعی بوده است .

قم

تجمع اعتراض آمیز کارگران در قم جدیتر شد

کارگران کارخانه چینی حمید قم بار دیگر برای دستیابی به مطالبات خود دست به تجمع اعتراض آمیز زدند. جمعی از کارگران معترض کارخانه چینی حمید قم که چند سالی است هر چند روز یکبار در جلوی درب استانداری قم تجمع کرده و حقوق از دست رفته خود را از مسئولان طلب میکنند، این بار به شکل جدی تری این اعتراض خود را بیان کردند. بر اساس این گزارش، پیش از ظهر امروز تعدادی از کارگران زن و مرد کارخانه چینی حمید بعضاً با خانواده‌های خود با تجمع در خیابان ۴۵ متری رضوی (خیابان روبروی استانداری قم) و بند آوردن خیابان ترافیک سنگینی را ایجاد کردند. پس از گذشت حدود یک ساعت از این اعتراضات که خوشبختانه به صورت آرام و بدون خشونت همراه بود، نیروهای انتظامی با حضور در محل تجمع کنندگان را به کناره‌های خیابان هدایت کردند. کارگران اخراج شده کارخانه چینی حمید از سال ۸۵ و حتی پیش از آن هیچ نوع دریافتی نداشته و در زندگی شخصی خود دچار مشکلات فراوانی شده‌اند. بر اساس پیگیری‌های انجام شده فرار بود این کارگران پس از اخراج زیرپوشش بیمه تأمین اجتماعی قرار گرفته و تعداد زیادی از آنان که سابقه طولانی دارند بازنشسته شوند.

تجمع اعتراضی کارگران کارخانه چینی حمید و دخالت مزدوران انتظامی در جلوگیری از گسترش اعتراضات

تعدادی از کارگران کارخانه تعطیل شده چینی حمید قم روز شنبه ۲۳ آبان درمقابل استانداری قم تجمع کردند. کارگران معترض که تعداد آنها به ۵۰ نفر می‌رسید از ساعت هشت وسی دقیقه صبح تا ساعت ۱۱ دراعتراض به عدم رسیدگی خواسته‌هایشان اقدام به تجمع درمقابل استانداری قم کردند. بنا به گزارش خبرنگارآژانس ایران خبر نیروی سرکوبگر انتظامی با بستن خیابان استانداری و اعزام یک اتوبوس قصد ممانعت از تجمع معترضان و کارگران را داشت اما کارگران ساعت ۱۱ با قرار تجمعی دیگر همراه با خانواده‌هایشان به این تجمع پایان دادند. لازم به ذکر است که این کارخانه از ۲ سال و نیم پیش به علت تغییر مدیریت کارخانه و تمایل نداشتن مدیریت جدید به ادامه فعالیت در تولید محصولات چینی باعث تعطیلی و در نتیجه بیکاری همه کارگران آن شد. کارگران این کارخانه هرکدام ۲ میلیون تومان از این کارخانه طلب دارند. این کارخانه در ۵ کیلومتری جاده اراک واقع شده است.

تهران

خبر کوتاه و تکراری بود اما اثرش برکارگرانی که به آنها ابلاغ شد شک آور بود و گیج کننده؛ دیروز به آنها گفتند: "امروز آخرین روزکار است؛ همه شما از فردا اخراجید" و بدین ترتیب گروهی از کارگران پیمانکاری مجتمع سیمان تهران به دلیل تمام شدن قرارداد کار پیمانکار از صبح امروز بیکار شدند. به گزارش خبرنگار ایلنا، خبر این اخراج یک روز پس از آن به کارگران اعلام شد که مسوولان خانه کارگر در مراسم بیستمین سالگرد تصویب قانون کار از تیز شدن چاقویی خبر داده بودند که حقوق حمایتی کارگران کشور را تهدید می‌کند. صبح امروز اخراج شده‌گان هم زمان با نخستین روز اخراج خود در اعراض به از دست دادن کار خود مقابل کارخانه تجمع کردند و خواستار بازگشت به کار خود شدند.

باوجود آنکه اخراج شده‌گان امروز حق ورود به کارخانه را نداشتند اما میان کارگران و کارفرما بر سر تعداد و علت این اخراج اختلاف نظر است. اخراج شده‌گان تعداد خود را ۳۰۰ نفر اعلام می‌کنند و می‌گویند که همگی از ۴ تا ۷ سال پیش با مدرک دیپلم فنی و یا گواهی فنی حرفه‌ای در سیمان تهران به عنوان کارگر ماهر کار می‌کرده‌اند و در این سالها تنها پیمانکاران آنها تغییر کرده است.

اما از سوی دیگر رمضان، مسوول مجتمع صنعتی سیمان تهران می‌گوید: اخراجی در کار نیست، مجتمع سیمان تهران برای حفظ موقعیت خود در بازار رقابتی و نامساعد کنونی از تمدید قرارداد همکاری با یکی از پیمانکاران مجری خود به نام "پیک پاکي" پایان داد و در نتیجه فعالیت ۱۵۵ نفر از کارکنان این شرکت که پیشتر به عنوان نیروهای پشتیبانی و خدماتی در سیمان تهران کار می‌کردند پایان یافت.

اخراج شدگان با طرح این ادعا همزمان با اخراج آنها، گروهی ۶۰ نفره با مدرک تحصیلی کاردانی از طریق اخذ آزمون به استخدام شرکت کرد آمده‌اند این پرسش را مطرح می‌کنند که چرا کارفرما حاضر نشد به جای تعیین مهلت برای ادامه تحصیل به کارگران دیپلم به پایین و یا قبول مدرک کاردانی برخی از کارگران، همه را اخراج و به جای آن کارگران تازه استخدام کرد؟

همچنین این کارگران یادآور می‌شوند که در راستای اجرای دستور وزیر صنایع مبنی بر تبدیل وضعیت استخدامی کارگران پیمانی و قراردادی به رسمی، از آنها تست اعتیاد گرفته شده است.

اما موضع مدیر مجتمع در پاسخ به این پرسش چنین است: شرکت برای تکمیل کادر غنی و تخصصی خود ۳۰ تا ۴۰ فارغ التحصیل دوره کاردانی را از طریق مراکز کاربایی و به کمک اخذ آزمون استخدام کرده است اما تمامی اخراج شدگان فاقد مدرک کاردانی بودند و یا مدرک کاردانی آنها با حرفه تخصصی آنها مطابقت و همخوانی نداشت و در نتیجه امکان جذب آنها نبود.

هرچند مدیر مجتمع در پاسخ به ایلنا، ضمن تکذیب هرگونه تعدیل نیروی انسانی در سیمان تهران این اطمینان را به اخراج شدگان می‌دهد که به منظور جلوگیری از تضییع حقوق اخراج شدگان این تجمع مطالبات ۴۵ روز آخر پیمانکار را تا زمان تسویه حساب آخرین کارگر به طور موقت نگه خواهد داشت. اما از نظر کارگران این اظهارات کافی نیست، آنها خواهان اعاده کاری هستند که تا همین روز از قبل آن خود را تامین می‌کردند اما امروز این کار به نام حفظ تولید در بازار نامتعادل از آنها گرفته شده است.

صرفه نظر از این موضوع، دلخوری دیگر کارگران اخراج شد از رفتار همکاری است که تا دیروز در همین شرکت خود را نماینده صنفی آنها می‌دانستند و امروز در مقابل اخراج آنها سکوت کرده‌اند و گویا فراموش کردند که همین چندماه پیش برای تکذیب خبر این تعدیل چقدر تماس گرفتند جوابیه منتشر کردند.

اخراج کارگران پیمانی مجتمع سیمان تهران مانند همه کارگران پیمانی و قراردادی که در سالهای اخیر به دلیل اجرا نشدن کامل قانون کار کار خود را از دست داده‌اند کاملاً قانونی است اما این اخراج در نخستین روز از بیست ساله شدن قانونکار تداعی کننده هشدارهایی است که همین ۲ روز پیش در سالروز تصویب قانون کار از سوی فعالان کارگری داده شد.

گزارش: پانید فاضلیان

اخراج کارگران شرکت فتح

کارفرمای شرکت فتح کارگران خود را به بهانه نابسامان بودن وضعیت اقتصادی کشور اخراج کرده است. شرکت فتح ۲۷ واقع در جاده قدیم بعد از شیر پاستوریزه می باشد این شرکت که به صورت خصوصی می باشد بیش از بیست نفر کارگر داشته که همگی بیمه بوده اند و در فضایی بزرگ کارهای اسکلت سازی و آهنگری را انجام میدادند، اما کارفرما به دلیل نابسامان بودن اقتصاد کشور تصمیم به اخراج کلیه این کارگران گرفته و آنها را اخراج کرده است.

به دنبال این اقدام، تمامی کارگران اخراجی، به اداره کار مراجعه و تنظیم شکایت کرده اند و اعلام کرده اند که اگر به درستی حکم برایشان صادر نشود با حضور خانواده‌هایشان دست به تجمع اعتراضی خواهند زد. به اظهار کارگران، کارفرما یکی از سرمایه داران بزرگ شهر می باشد که دارای یک دفتر کار بسیار مجلل و بزرگ است که اگر بخواهد با هزینه همان دفتر کار میتواند حقوق چند سال کارگران را پرداخت کند.

زنجان**تظاهرات اعتراضی کارگران اتوبوسرانی زنجان**

شهرداری زنجان شرکت اتوبوسرانی این شهر را از مالکیت دولت سرمایه خارج کرده است تا به صورت یک سازمان خصوصی سرمایه داری اداره شود.

شهردار و سایر دست اندرکاران در جریان تحقق این روند قبل از هر چیز بیش از 50 کارگر راننده را اخراج کرده اند. به رانندگانی که خواستار واگذاری اتوبوس بوده اند، جواب رد داده اند. در عوض بیشتر دستگاه ها را در اختیار افرادی گذارده اند که اهل خرید و فروش و دلالتی و چپاول حاصل کار و زحمت کارگران بوده اند. این افراد با استفاده از نفوذ و موقعیت خویش در دستگاه های دولتی هر کدام مبالغ عظیمی وام از بانک ها دریافت کرده اند. با این وام ها اتوبوس ها را خریده و سپس به قیمت هایی بسیار بالاتر از قیمت خرید به فروش رسانده اند. 50 راننده اخراجی با مشاهده این جنایت و افتادن به ورطه مرگبار بیکاری به همه جا شکایت کرده اند. آنان با رجوع به دولتمردان فریاد اعتراض سر داده اند. اما تا لحظه حاضر هیچ پاسخی دریافت نکرده اند. کارگران خواستار بازگشت به کار و تضمین حتمی اشتغال خود هستند.

فارسی:

تظاهرات اعتراضی کشاورزان داراب

حدود 50 نفر از کشاورزان روستای تیزاب شهر داراب در اعتراض به از بین رفتن امکانات آبیاری این روستا دست به تظاهرات زدند. آنان می گویند چند حلقه چاه تنها منبع تأمین آب برای ادامه کشت و کار محدود آن ها است، کشت و کار بسیار اندک و محدودی که با تحمل سخت ترین و فرساینده ترین کارها لقمه نانی به شکم گرسنه افراد خانواده آنان می رساند. این چاه ها اکنون در اثر بی توجهی دستگاه های مسئول دولتی به طور کامل پر شده اند و آب آن ها خشک شده است. کشاورزان اضافه می کنند که هیچ ریالی برای پرداخت هزینه حفاری چاه ها ندارند و خشک شدن آن ها در حکم از دست دادن کامل کار و خشک شدن شریان معیشت آن ها و افراد خانواده های آنان است.

خبرهای رسیده از مراکز اقتصادی حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی حکایت از هراس بانک ها و بنگاه های

مالی سرمایه داری از تأثیرات فرار سرمایه و سرمایه داران از ایران دارد

حراج سکه برای واقعی کردن قیمت در بازار ادامه دارد

در حالیکه بسیاری از تحلیلگران سرمایه افزایش ناگهانی قیمت طلا در بازار جهانی را بعنوان عامل اصلی بالا رفتن افسار گسیخته ی قیمت آن در بازار آزاد ایران معرفی می کنند، کاملاً واضح است که رشد نرخ هر اونس طلا و سکه در ایران بسیار بالاتر از افزایش قیمت جهانی است. از طرف دیگر، عده ای از کارشناسان حکومتی که به تفاوت نرخ افزایش قیمت طلا در بازار داخلی نسبت به بازار بین المللی اعتراف می کنند، با توسل به شیوه ی تبلیغاتی مرسوم از آن بعنوان «قیمت کاذب» نام می برند، در صورتیکه رشد تقاضا برای طلا در بازار ایران به هیچ عنوان کاذب نبوده و روی آوری سرمایه داران به تبدیل سرمایه هایشان به ارز و طلا که قابل انتقال به خارج از کشور می باشند، بسیار واقعی است. اما برای کنترل افزایش نرخ طلا در بازار داخلی، بان مرکزی آغاز به حراج سکه از طریق بان کارگشایی نموده است. اما از آنجاییکه معامله گران طلا این اقدام را موقتی و مقطعی می دانند، هنوز نتوانسته است که تأثیر دلخواه دولت را به بازار تحمیل کند. به همین جهت، دیروز در یک مصاحبه خبری مسئول بانک کارگشایی بر تداوم حراج سکه طلا از طرف این بانک تأکید کرد. رییس بانک کارگشایی با بیان اینکه حراج روزانه سکه همچنان ادامه دارد، گفت: هدف حراج روزانه سکه در بانک کارگشایی متعادل کردن و واقعی کردن قیمت سکه در بازار است.

علی عادلجی در گفت و گو با خبرنگار فارس افزود: حراج روزانه (صبح و بعد از ظهر) سکه در بانک کارگشایی همچنان ادامه دارد و در حال حاضر نیز قیمت های داخلی سکه مطابق با قیمت های جهانی طلا است. وی ادامه داد: هدف از حراج سکه در بانک کارگشایی یا عرصه سکه از سوی سایر بانک ها متعادل کردن و واقعی کردن قیمت سکه در بازار است. عادلجی خاطرنشان کرد: قیمت طلا و سکه در بازارهای داخلی نباید بالاتر از قیمت های جهانی طلا باشد و چنانچه قیمت ها بیشتر از قیمت های جهانی باشد آن قیمت ها کاذب است.

مهلت دوماهه بانک مرکزی ایران به بدهکاران بانکی

همچنین، علیرغم تغییر سیاست پولی بانک مرکزی برای تزریق پول به بازار و اتخاذ روش انبساطی، مسئولان این بانک از عدم پرداخت وام های پرداخت شده در هراسانند. همانطور که در گزارش های قبلی خبر دادیم، تعداد زیادی از سرمایه دارانی که خیال خارج ساختن سرمایه های خود را از کشور دارند، به اخذ وام از بانک ها پرداخته تا بتوانند سرمایه های غیر منقول خود را تبدیل به ارز و طلا کنند. مسئولان بانک مرکزی از هراس باز پرداخت نشدن چنین وام هایی اقدام به اجرای سیاست های تنبیهی نموده است تا بتوانند به سرعت وام هایی را که از پرداخت اقساطشان گذشته است و مسجل شده که وام گیرندگان توانایی و یا خواست بازپرداخت وام هایشان را ندارند، وادار به پرداخت نمایند. اما تا کنون تلاش بانک مرکزی برای وادار کردن بدهکاران بانکی برای پرداخت بدهی هایشان بی ثمر بوده است.

محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی ایران به بدهکاران بانکها هشدار داده که اگر تا دو ماه دیگر بدهی خود را به بانک ها پرداخت نکنند، جریمه خواهند شد.

آقای بهمنی به خبرنگاری مهر گفته که جرایم بدهکاران در صورت تاخیر در پرداخت به صورت تصاعدی محاسبه خواهد شد و در مقابل کسانی که بدهی خود را در فاصله این دو ماه پرداخت کنند، تشویق خواهند شد.

به گفته رئیس کل بانک مرکزی، کل جرایم کسانی که بدهی های خود را در این مدت دوماهه پرداخت کنند، بخشیده خواهد شد.

بنابر گزارش بانک مرکزی ایران، بانک های ایرانی بیشتر از 40 هزار میلیارد تومان (40 میلیارد دلار) از مشتریان خود طلب دارند و نمی توانند طلب های خود را وصول کنند.

بانکها یک دوره تلاش کردند تا بخشی از وثیقه هایی را که در ازای پرداخت وام از مشتریان گرفته بودند، تصرف کرده و با فروش آن، طلب های خود را وصول کنند. اما این برنامه بی نتیجه بود.

تملک وثیقه مشتریان بانکها پیچیده و طولانی است و بانک ها زمانی از این روش استفاده می کنند که امیدی به دریافت طلب های خود نداشته باشند.

در این شرایط بانکها آن را در ردیف مطالبات "مشکوک الوصول" قرار می دهند و با گذر از مراحل حقوقی؛ وثیقه مشتریان را تصاحب می کنند.

سال گذشته بانکها سه هزار میلیارد تومان از وثیقه مشتریان را ضبط کردند چون این مشتریان قادر به بازپرداخت وام های خود نبودند. اما بانکها خیلی

زود به این نتیجه رسیدند که تصاحب وثیقه نمی تواند جای وام هایی را که داده اند، بگیرد.

تصمیم تازه بانک مرکزی بعد از آن صورت می گیرد که دولت آئین نامه ای تصویب کرد تا مجازات هایی برای کسانی در نظر گرفته شود که از بانک وام گرفته اند ولی آن را پس نمی دهند.

تنها شکل حکومت کارگری، جمهوری شورائی است!

جنبش کارگری با تهدید و ارباب از ادامه ی مبارزه باز نخواهد ماند

بیانیه تعدادی از گروه های مستقل جنبش کارگری ایران

کارگران و مردم آزادیخواه و مبارز !
حق گرامیداشت اول ماه مه ، روز جهانی کارگر و برگزاری مراسم در این روز تاریخی و بین المللی کارگران ، امروزه یکی از پایه ای ترین و ابتدائی ترین حقوق به رسمیت شناخته شده این طبقه ، در اکثریت قریب به اتفاق کشور های جهان می باشد .

کارگران در یک چنین روزی ، در اقصی نقاط جهان و در مناطق مختلف عالم ، به دور هم جمع می شوند تا ضمن تأکید بر حقوق انسانی و طبقاتی خویش و پافشاری بر خواست ها و مطالبات اقتصادی و سیاسی خود ، متحد و یک پارچه پیگیر آن خواست ها و مطالبات شده ، به دست آوردن و استیفای آن را وجهه همت خود قرار دهند .

کارگران به مثابه یک طبقه ، طی بیش از یک قرن مبارزه و تلاش و جانفشانی های بسیار ، برخی از این خواست ها و مطالبات ، از جمله حق بزرگداشت روز جهانی کارگر و برگزاری مراسم در این روز را به سرمایه داری جهانی و حکومت های ضد کارگری آن ها تحمیل نموده و این حق را با اتکا به اتحاد و مبارزه ی مستمر و پیگیر خود به دست آورده است .

بر این اساس ، تعدادی از کارگران و فعالین کارگری ایران نیز ، به موجب فراخوانی که از جانب برخی از تشکل ها و فعالین جنبش مستقل کارگری ، داده شده بود در اول ماه مه - 11 اردیبهشت - سال جاری (سال 88) در بعضی از شهر ها و مناطق ایران از جمله در سنندج و در تهران و درپارک لاله ، جمع شدند تا مراسم این روز را با طرح خواست ها و مطالبات اقتصادی و سیاسی کارگران و تأکید بر پیگیری آن ها برگزار کنند ، که در همان آغاز کار با یورش وحشیانه و ضد کارگری عوامل سرمایه مواجهه شده و از ادامه کار باز ماندند .

گماشتگان سرمایه تعدادی از کارگران و فعالین کارگری را مورد ضرب و جرح قرار دادند و حدود 150 نفر از آنان را بازداشت و بیش از دو ماه ، بدون رعایت حقوق اولیه و انسانی آنان در زندان نگاه داشتند که آخرین آن ها مهدی فرهی شاندریز است که با گذشت بیش از 6 ماه همچنان در زندان اوین ، به اصطلاح بازداشت موقت بوده و در بلا تکلیفی بسر می برد . در همان روز بیش از 15 کارگر عضو تعاونی کارگران فلز کار مکانیک در محل جلسه ی خود دستگیر و روانه ی زندان شدند و آنان نیز اکنون احضار به دادگاه میشوند .

صاحبان و حامیان سرمایه در ایران ، هنوز نپذیرفته اند که اول ماه مه ، روز جهانی کارگر و روز اتحاد طبقاتی این طبقه است که کارگران می توانند با گرد هم آیی در این روز ، آن را گرمای بدارند و ضمن تأکید بر خواست ها و مطالبات مورد نظر و طبقاتی خود بر استیفای حقوق حقه و انسانی خویش پای فشارند . کارگران باید با تلاش و مبارزه خود ، از جمله این حق مسلم را نیز به عوامل و صاحبان سرمایه تحمیل کنند .

طرفه اینکه کارگران و فعالین کارگری دستگیر شده در اول ماه مه پس از دو ماه بازداشت و تحمل انواع بی حقوقی و فشار ، بار دیگر از جانب حامیان و عوامل سرمایه احضار و برای بازجویی و محاکمه به محاکمه قضائی فرا خوانده می شوند . گویی که چیزی هم به عوامل سرمایه و سرمایه داران بدهکار شده اند ؟

سئوال اساسی در اینجا این است که آیا شرکت در مراسم روز جهانی کارگر و برگزاری مراسم گرامی داشت این روز - که از جانب بسیاری از حکومت ها پذیرفته شده و همه ساله در بسیاری از کشور ها و مناطق جهان برگزار می شود - جرم بوده و مستوجب مجازات و تحمیل انواع بی حقوقی و فشار است ؟ آیا طرح خواست ها و مطالبات اقتصادی و سیاسی کارگران ، که در قطعنامه اول ماه مه امسال (سال 88) بر روی آن ها تأکید شده است مثل برخورداری از حق اعتصاب و ایجاد تشکل های توده ای و مستقل کارگران، افزایش دستمزد ها متناسب با حداقل های یک زندگی انسانی ، برخورداری از مزایای تأمین اجتماعی و انواع بیمه های همگانی ، پرداخت فوری حقوق های معوقه کارگران، برابری کامل میان مردان و زنان در همه شئون اجتماعی ، از جمله کار و تولید ، برخورداری از حقوق و آزادی های سیاسی و دموکراتیک مانند آزادی اندیشه و بیان ، آزادی طبع و نشر ، آزادی اجتماعات و راهپیمائی و تظاهرات ، آزادی زندانیان سیاسی ، به ویژه کارگران زندانی ، دفاع از حقوق مهاجران و بسیاری دیگر جرم بوده و امنیت اجتماعی را برهم می زند ؟ آیا طرح چنین خواست ها و مطالباتی جزء مصادیق نشر اکاذیب و برهم زنده امنیت ملی است ؟ به راستی طرح چنین خواست ها و مطالباتی امنیت کدام طبقه را به خطر می اندازد و چه کسانی از آن متضرر می شوند ؟ این حقوق و خواست ها اقدام علیه امنیت و آسایش چه طبقه ای است ؟

صاحبان و حامیان سرمایه بدانند تا آنجا که به ما کارگران برمی گردد ، طرح چنین خواست ها و مطالباتی نه تنها جرم نبوده بلکه در ردیف پایه ای ترین و ابتدایی ترین حقوق کارگران و مزد بگیرانی است که توسط عوامل سرمایه همه روزه و به دفعات مورد تعرض قرار می گیرد و هر بار بیش تر و شدید تر از پیش تضییع می شود . کارگران تنها در مقابل ظلم و بی عدالتی مفرط سرمایه داران و حامیان شان از حقوق خویش دفاع می کنند و به طرح خواست ها و مطالبات خویش و مبارزه برای به کرسی نشاندن آن ها همت می گمارند .

باور آکید و قاطع ما این است که مجرمان واقعی آن هایی هستند که با استثمار کارگران و تصاحب دسترنج میلیونها کارگر و زحمت کش آن ها را به معنای واقعی از هستی ساقط میکنند ؛ با انواع ترفند ها ، از جمله به بهانه خصوصی سازی کارخانه ها و مؤسسات دولتی را به ثمن بخش در اختیار می گیرند و با چوب حراج به اموال عمومی ، سرمایه های اجتماعی و منافع عموم مردم را به خطر می اندازند .

آری از نظر ما کارگران ، مجرمان واقعی و مروجان تشویش اذهان عمومی و برهم زندگان امنیت جامعه آن هایی هستند که با حذف پارانه های کالا های اساسی مثل نان و آب و برق و تلفن و سوخت و تحمیل فشار مضاعف به مردم کارگر و مزد بگیر ، در واقع این طبقه را بیش از پیش به بی حقوقی کامل و فقر مطلق و افلاس می کشانند و بالکل از هستی ساقط می کنند . نه کارگران و فعالینی همچون منصور اسانلو و ابراهیم مددی و علی نجاتی و فریدون نیکو فرد و جلیل احمدی و قربان علی پور و محمدحیدری مهر و محمد اشرفی و بسیاری دیگر که به دلایل واهی تشویش اذهان عمومی و اقدام علیه امنیت ملی !!! و خزعبلاتی از این نوع و در واقع به خاطر دفاع از حقوق کارگران و پیگیری مطالبات اقتصادی و سیاسی این طبقه از جمله ایجاد تشکل های مستقل کارگری ، شرکت در مراسم روز جهانی کارگر و اعتراض به بی حقوقی کارگران و مردم به جان آمده به زندان می افتند و مجبور می شوند که مدت ها از وقت و زندگی خود را در زندان های متعدد سرمایه ، تحت انواع فشار ها و تضییقات سپری کنند . آری این کارگران به این خاطر در زندان بسر می برند که از حقوق انسانی و طبقاتی خویش دفاع می کنند و سود جویی و استثمار بی حد و حصر کارگران ، از جانب سرمایه داران را به چالش می کشند .

ما ضمن درخواست آزادی فوری و بدون قید و شرط همه ی زندانیان سیاسی ، به ویژه کارگران زندانی و توقف کامل تهدید و ارباب کارگران و فعالین این طبقه و احضارهای مکرر و پی در پی آنان ، یک بار دیگر بر مطالبات قطعنامه ی اول ماه مه سال 88 ، پافشاری نموده و ضمن دعوت از همه ی کارگران برای ایجاد تشکل های مستقل و توده ای کارگری به عنوان اساسی ترین راه دستیابی به مطالبات بر حق و طبقاتی خویش از همه ی کارگران و انسان های آزادی خواه و عدالت طلب جامعه تقاضا داریم که به هر شکل ممکن ، صدای اعتراض خود را نسبت به اعمال شیوه های ضد کارگری و ضد انسانی صاحبان سرمایه بلند نموده و در دفاع از حقوق کارگران و پیگیری حقوق و مطالبات این طبقه از جمله اعتراض به احضار های مکرر کارگران و آزادی زندانیان سیاسی ، از هیچ کوششی دریغ نورزند .

اتحاد ، تشکل ، آگاهی و مبارزه رمز پیروزی ماست

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های مستقل کارگری،

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگران،

هیات بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمان،

جمععی از فعالین کارگری،

کارگران فلزکار مکانیک

مشکلات مترو و چرخش دوباره هاشمی رفسنجانی

همانطور که در خبرهای هفته پیش دیدیم، سازش هاشمی رفسنجانی با خامنه ای نتوانست جلوی جناح نظامی - امنیتی را برای حمله ی دیگری به منافع اقتصادی هاشمی رفسنجانی بگیرد. حمله مجدد جناح نظامی - امنیتی، این بار به بودجه ی چند میلیارد دلاری مترو تهران بود. در این بخش، جناح هاشمی رفسنجانی در کنار قالیباف و سرمایه داران شورای شهر قرار داشت و حمله به هاشمی با منافع این جناح نیز گره خورد و پای شهردار تهران (قالیباف) و شورای شهر را به مناقشات سیاسی باز کرد. همچنین، توسل هاشمی رفسنجانی به شورای نگهبان که در مقابل فشارهای مردمی، شدیداً نیاز به حمایت سیاسی هاشمی دارد، پای این نهاد را نیز به میان کشید. سخنگوی شورای نگهبان برای ایجاد مانع در مقابل تعرض احمدی نژاد برای "مال خود" کردن متروی تهران، اعلام نمود که چنین اقدامی بدون تصویب مجلس غیرقانونی است و با این اعلام، جناح نظامی - امنیتی را وادار ساخت تا مجبور به معامله با جناح های حاضر در درون مجلس شود.

صرف اقدام جناح نظامی - امنیتی برای کنترل متروی تهران که در حال حاضر زیر مدیریت پسر هاشمی رفسنجانی می باشد، به ایشان نشان داد که شرایط سازش هاشمی و خامنه ای لزوماً به پایان جنگ قدرت و ثروت این دو جناح نخواهد انجامید. بنابراین، آقای هاشمی رفسنجانی دوباره خود را نیازمند حمایت های مردمی در مقابل جناح مهاجم دیده و در عصر روز گذشته در دیدار با جمعی از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه تهران و علوم پزشکی گفت که «اتکا» به مردم در جمهوری اسلامی، اصلی «دینی، اسلامی و قرآنی» است. او در این سخنرانی متذکر گشت که «نظام اسلامی تا جایی که بر شانه های مردم حرکت کرده، همواره موفق و پیروز بوده است... اگر مردم را از نظام اسلامی بگیریم، به آن خدشه وارد خواهد شد...» او همچنین برای جلب حمایت دستگاه های تبلیغاتی اصلاح طلبان و نفوذ نسبی ایشان در اذهان عمومی به ادعاهای عامل «انقلاب مخملی» بودن اصلاح طلبان و وابستگی ایشان به نیروهای خارجی از سوی دستگاه های نظامی - امنیتی حکومت انتقاد کرده و گفت مقام های جمهوری اسلامی باید «با سعه صدر بیشتر، عرصه را برای بیان ضعف ها و نارسائی ها هموار و به نقدهای منصفانه توجه کنند».

سؤال اینجاست که آیا مردم بار دیگر گول این ژست های «دمکراسی خواهانه» ی هاشمی رفسنجانی را خواهند خورد. آیا در مراسم شانزده آذر، با زهم شعارهای حمایت از هاشمی سر داده خواهد شد؟ مسلماً، اگر این رویکرد منفعت طلبانه آقای هاشمی رفسنجانی با توفیق روبرو نگردد، علتش عدم حمایت اصلاح طلبان حکومتی از او و خواسته هایش نیست. چرا که، در هفته ی گذشته بسیاری از سایت های طرفدار اصلاح طلبان به انحصار طلبی جناح نظامی - امنیتی انتقاد کرده و بخصوص اقدام ایشان را در "بلعیدن" متروی تهران محکوم کرده اند. پس، عدم توفیق هاشمی رفسنجانی از سوء استفاده دوباره از مبارزات مردمی بستگی تام به آگاهی و ذهنیت عناصر مردمی دارد و لاغیر! باید منتظر نتیجه ماند.

تهدید حکومتی و اختلاف نظر در اصلاح طلبان

آقای احمدی مقدم اولین فرد نظامی ای است که در مورد 16 آذر امسال مورد پرسش روزنامه نگاران قرار گرفته و طبق معمول شرکت کنندگان را به برخورد و درگیری خشونت آمیز نیروهای سرکوبگر تهدید می کند. او در پاسخ به سوال خبرنگاران، ضمن اینکه گفته است که هنوز در مورد مراسم 16 آذر تصمیمی گرفته نشده است، اظهار می دارد که: «مگر روز 16 آذر خبری است؟ روز دانشجو است و طبق معمول هر سال روز آرامی است... هنوز برنامه خاصی که قرار باشد اتفاق بیفتد اطلاعی نداریم اما هر جمعی باید به صورت فراخوان و قانونی اتفاق افتد اگر غیرقانونی باشد پلیس با آن برخورد قاطع می کند.» بدین ترتیب مشخص است که جناح نظامی - امنیتی به محاصره دانشگاه ها اقدام خواهد نمود تا از خروج دانشجویان جلوگیری کند و بدین ترتیب از برخورد مستقیم دانشجویان با کادرهای رسمی نیروهای مسلح و امنیتی احتراز نماید. در چنین حالتی، مسلماً نیروهای لباس شخصی خود را زیر لوای «پسیخ دانشجویی» به محوطه ی دانشگاه ها فرستاده و سرکوب دانشجویان معترض را به نام «برخورد موافقین و مخالفین دانشجویی» به پیش می برد.

اما، تنها نیروی های نظامی و سرکوبگر حکومتی نیستند که چنین نقشه ای را برای دانشجویان طراحی کرده اند. در بیانیه ی نهضت آزادی که در مورد 16 آذر منتشر شده است می بینیم که جناحی از اصلاح طلبان هم مایل که 16 آذر امسال را، مانند هر ساله، امری مربوط به دانشجویان معرفی کرده و از حضور مردم در خیابان ها جلوگیری کند. ایشان در بیانیه خود از دانشجویان خواسته اند که اعتراضات خود را محدود به صحن دانشگاه ها نموده و تلاشی از خروج و به خیابان کشاندن اعتراضات نکنند.

این در حالی است که بسیاری از جناح های اصلاح طلب دیگر با چاپ پوسترها و بیانیه هایی خواهان همراهی و حمایت مردمی گشته اند. آنان در پوستر های خود خواسته اند تا مردم با حضور در مقابل درب اصلی دانشگاه تهران، همراه با دانشجویان اقدام به اعتراض کنند. آنچه که مسلم است، با شرایطی که بر جامعه غالب است، مردم در این آکسیون حضور پیدا کرده و در تداوم مبارزات خود شعارهای خود را فریاد زده و نخواهند گذاشت که چنین مناسبتی بدون حضور ایشان بگذرد. نتیجتاً باید برخوردها و سرکوب های خشونت آمیز نیروهای حکومتی را هم پیش بینی کرده و راهکارهای خود را در برخورد با ایشان مورد تأمل قرار دهند.

گرسنگی و آغاز دوران انقلاب جهانی

بنازگی خبرهای زیادی از نتایج بحران عظیم سرمایه داری به دست ما رسیده است. خیرها و آمارهای عجیبی که گسترش فقر و بیکاری را در سراسر جهان نمودار می کند. تمامی کارشناسان سرمایه داری به اجماع معتقدند که اگر اقدامات دولتی کردن سرمایه داری و کمک های بلاعوض حکومت ها به بانک ها و شرکت های بزرگ نبود، شالوده ی نظام سرمایه داری در سراسر جهان از هم گسیخته شده بود. اما تجربه ی سرمایه داری جهانی، بخصوص در دوران دهه های 1930 و 1940 به ایشان آموزانده است که چگونه از سقوط ناگهانی بانک ها و شرکت ها جلوگیری کنند. اما آنچه آنها نمی توانند انجام دهند، و ناگزیرند که برای حفظ خود به آن دست زنند، انتقال فشارهای مالی و اقتصادی بحران بر دوش کارگران جهان است. که در آمارهای رشد سریع فقر و بیکاری و گرسنگی تظاهر یافته و نتیجتاً آغازگر دورانی از انقلابات جهانی طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری خواهد بود.

طبق اولین گزارش، کنفرانس سران کشورهای برای تامین امنیت مواد غذایی در جهان، که در شهر رم برگزار شده بود با نتایج مایوس کننده ای خاتمه یافته است. در این کنفرانس سازمان خواربار جهانی بر صحت آمار خود از تعداد یک میلیارد گرسنه در جهان تأکید کرد و اضافه نمود که 80 درصد این گرسنگان در مناطق تولید مواد غذایی و در دورانی زندگی می کنند که افزایش در تولید و برداشت محصولات غذایی رکوردهای جهانی را، بخصوص در سالهای 2008 و 2009 شکسته است. پاپ بندیکت شانزدهم در این همایش دست بر نکته ی اساسی می گذارد. او در این کنفرانس گفت: «گرسنگی در جهان ربطی به زیادی جمعیت و کمبود مواد غذایی ندارد. مشکل اصلی آن است که مواد خوراکی چگونه سازماندهی و پخش می شوند». دیگر کارشناسان نیز، کشورهای بزرگ سرمایه داری را محکوم کردند که با جداسازی بازار خود از بازار جهانی، بیشترین سهم از مصرف سرانه مواد غذایی را به خود اختصاص می دهند، در صورتیکه تولید کنندگان این محصولات در کشورهای دیگر در گرسنگی به سر می برند.

البته این ادعا می تواند برداشت بسیار غلطی را در اذهان جا بیناندازد که گویا توزیع مواد غذایی و مصرف بالای آن در کشورهای بزرگ سرمایه داری نشاندهنده ی شرایط زندگی خوبی در این کشورها است و طبقه کارگر این کشورها به همان اندازه ی سرمایه داران از آن بهره مندند. اما، با مطالعه ی آمار توسعه ی فقر و گرسنگی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری متوجه می شویم که توزیع نا عادلانه ی مواد غذایی در جهان، نه بر مبنای جغرافیایی، بلکه بر اساس طبقاتی می باشد.

اخیراً روزنامه ی واشینگتن پست در گزارشی از وضعیت گرسنگی در کشور آمریکا، خبر می دهد که در سال گذشته، آمار گرسنگان این کشور با صعودی غیر قابل باور به 50 میلیون نفر رسیده است. در این گزارش گفته می شود که از هر 4 کودک، یک کودک آمریکایی در گرسنگی بسر می برد. **گزارش واشینگتن پست** این گزارش حاکیست که در سال گذشته آمار کودکان گرسنه 7 میلیون نفر بوده است، اما امسال با افزایش 4 میلیونی به 11 میلیون کودک گرسنه رسیده است. اعلام این آمار حتی فعالان مبارزه با گرسنگی در آمریکا را نیز متعجب و هراسان ساخته است.

پس همانطور که می بینیم، ممکن است که سرمایه داری جهانی توانسته باشد در کوتاه مدت از فروپاشی نظام اقتصادی خود جلوگیری کرده باشد، اما، با تحمیل هزینه ی این داروی مسکن کوتاه مدت بر دوش کارگران جهان، آغاز دوران انقلابی را کلید زده است که می تواند در میان مدت و درازمدت ستون های لرزان را فرو ریزد.

نشانه‌هایی از ایجاد شرایط انقلابی در کردستان

در هیچ نقطه جهان و در هیچ مقطعی، شرایط انقلابی بصورت یکنواخت در سراسر یک مملکت ظاهر نمی‌شود و همیشه مناطقی پیشتاز دیگران می‌شوند. تمامی مبارزان و تحلیل‌گران سیاسی انتظار داشتند که هموطنان کرد ما، اگر هم نقش پیشتاز را در چنین شرایطی بازی نکنند، حداقل یکی از پیشتازان باشند. اما در تعجب همگان، از آغاز مبارزات مردمی در تهران و دیگر شهرهای بزرگ، چند ماهی گذشت و در کردستان هیچ قدم محسوسی در این راه بر داشته نشد.

کارشناسان انقلاب برای توضیح تفاوت بین دوران‌های انقلابی و ضدانقلابی پارامتری را به شاگردان خود معرفی می‌کنند. آنها می‌گویند که در دوران ضد انقلاب، اگر فردی را کشتند، ۱۰ نفر از نیروهای انقلابی به خانه‌ها عقب‌نشینی می‌کنند. در صورتیکه در دوران انقلاب، اگر فردی کشته شود، ده نفر از خانه بیرون آمده و به انقلاب می‌پیوندند. اگر این پارامتر صحیح باشد، بنظر می‌رسد که شرایط اجتماعی در کردستان قهرمان، رفته رفته به سمت شرایط انقلابی پیش می‌رود.

اگر در خرداد ماه، تهران و شهرهای دیگر به بهانه‌ی تقلب حکومتی در انتخابات به خیابان‌ها سرازیر شدند و انرژی انقلابی درون ریخته شده‌ی ۳۰ ساله را ظاهر ساختند، بنظر می‌رسد که کردستان، به علت اجرای احکام ناعادلانه‌ی فرزندان به سمت انقلاب می‌تازد. همگی از خبرهای شرایط پر تلاطم و نا آرام شهر سنندج در روزها و بخصوص شب آخر منتهی به اجرای حکم اعدام رفیق احسان فتاحی آگاهی داریم. اما با اعدام این جوان انقلابی، جو شور و تلاطم انقلابی خاموش نشده و در حال گسترش است. اعتصاب غذای زندانیان سیاسی، تحرکات گاه آشکار جوانان در شهرهای کردستان، بویژه سنندج و سقز، شایعات آماده باش احزاب سیاسی کرد برای بسیج نیروهایشان و خلاصه جو نا آرامی در سراسر کردستان حکایت از آن دارد که اعدام احسان فتاحی و احتمال اعدام دیگر رفقای در بند، کردستان را در آستانه‌ی شرایط انقلابی قرار داده است. و هیچ تضمینی نیست که حتی عقب‌نشینی حکومت از اجرای این احکام دیگر بتواند اهالی قهرمان کردستان را به خانه‌هایشان بازگرداند.

به هر حال ممکن است که به علت مختلف فضای انقلابی در کردستان دیرتر بوجود بیاید، اما به علت تاریخچه سیاسی این منطقه و وجود تعلقات حزبی در فرهنگ مردم کرد، به علاوه تجربیات دو دهه مبارزات کارگری در شهرهای مختلف، همچنین رادیکالیسم کردستان که همواره از دیگر نقاط و اقوام ایرانی جلوتر و ریشه‌ای تر بوده است، امکان رشد سریع آن و تبدیل شدن مبارزات کارگری اش به الگوی دیگر کارگران در مناطق مختلف ایران می‌رود. به همین علت است که فرد لیبرالی چون مسعود کردپور در مصاحبه اش با صدای آلمان هشدار می‌دهد که: «اگر بخواهند کسانی با این شیوه‌ها حکومت کنند و کشور را مدیریت و اداره کنند، مسلماً وضعیت‌مان را بجایی می‌رساند که خیلی بحرانی‌تر از وضعیت کنونی است و هم چیز را از هم می‌پاشاند. به قول معروف نه از تاک، نشان می‌ماند و نه از تاک‌نشان.»

بازداشت سراسری دانشجویان و تهدید مردم برای جلوگیری از گسترده‌تر شدن و رادیکال‌تر شدن مردم در تظاهرات ۱۶ آذر

در روزهای اخیر تلاش‌های حکومتی برای جلوگیری از برگزاری وسیع اعتراضات سازمان یافته در مراسم ۱۶ آذر شدت یافته است. یکی از این اقدامات بازداشت‌های گسترده و سراسری دانشجویان بوده است. خبرهای رسیده از سراسر کشور حکایت از برخوردهای امنیتی و قضایی با دانشجویان دارد. بازداشت ندا اسکندری و خدیجه قهرمانی در شیراز، بازداشت سورنا هاشمی و مهرداد بزرگ، فرزاد رئوفی، احسان دولت‌شاه، علیرضا موسوی، سینا شکوهی و البرز زاهدی در تهران، بازداشت رسول عالی نژاد و بهروز فریدی در تبریز، تنها نمونه کوچکی از بازداشت‌های دانشجویی اخیر بوده است. صدور احکام بی اساس دادگاه بدوی دانشجویان چپ بازداشت شده در جریان ۱۶ آذر ۸۶ به ۵ سال حبس تعزیری و مبالغ هنگفت جریمه‌های نقدی و احضار دیگران نیز در همین رابطه می‌باشد.

همچنین، زمان بندی مصاحبه‌ی دادستان کل کشور و وزیر اسبق اطلاعات، محسنی‌اژه‌ای را نیز باید در همین راستا بررسی کرد. وی با حضور در تلویزیون دولتی ایران با «اعتشاش» خواندن اعتراضات پس از انتخابات، گفت: «دستگاه قضایی با تکرار این‌گونه موارد، به صورت قاطع و بازدارنده برخورد خواهد کرد». دادستان کل کشور که در برنامه گفتگوی ویژه خبری شبکه دوم تلویزیون ایران، سخن می‌گفت، ادعا کرد «اعتشاشاتی» که اتفاق افتاد، از سوی «جریانی سازمان یافته و با انگیزه سوء» هدایت شده است.

اما بنظر نمی‌رسد که تهدیدات حکومتی و بازداشت دانشجویان تأثیر چندانی در محافل سازماندهی این اعتراضات و دانشجویان گذاشته باشد. هر روز خبرهای جدیدی از وسعت تبلیغات در دانشگاه‌ها و سطح شهر تهران و دیگر شهرهای بزرگ می‌رسد که نشانگر آماده شدن معترضان برای برگزاری اعتراض سراسری دیگری است.

نیروهای اصلاح طلب نیز نسبت به موارد قبلی اعتراضات در روز قدس و ۱۳ آبان تغییر روش داده و به جای محکوم کردن شعارها و اقدامات رادیکال مردم و بخصوص جوانان، به سمت توجیه آن تمایل پیدا کرده‌اند. آنها، مایوس از تأثیر گذاری در ممانعت مردم از دادن شعارهای «خارج از چهارچوب نظام» به این توضیح روی آورده‌اند که رادیکالیته شدن این مبارزات و شعارها صرفاً به علت نشان دادن عکس العمل مردم در برخوردهای خشونت آمیز سرکوبگران می‌باشد. آنها با این اقدام سعی دارند تا با همراه نشان دادن خود با سطح کنونی مبارزات مردمی، جایگاه تأثیرگذاری خود را در اذهان مردم احیا کنند تا از رادیکال‌تر شدن آن جلوگیری به عمل آورند.

به هر حال سه نیروی دیکتاتوری، اصلاح طلب و مردم انقلابی همچنان در کنش و واکنش سیاسی و اجتماعی خود در حال شکل دادن به تاریخ مبارزات مردمی می‌باشند و صحنه‌های نبرد در ۱۶ آذر را شکل خواهند داد. باید منتظر ماند و دید که نتیجه‌ی این مبارزات در این مقطع زمانی به نفع کدام جریان تمام خواهد شد.

نزدیکی آکسیون شانزده آذر و تلاش دوباره اصلاح طلبان در به سازی کشاندن مبارزات

در روزهای اول پس از مراسم ۱۳ آبان و تأکید دوباره مردم بر عبور از نظام دیکتاتوری جمهوری اسلامی و برخوردهای قاطعانه‌ی مردم در حفاظت و حراست از صف‌های تظاهراتی و بازار خیابانی‌شان، اصلاح طلبان آغاز به مداحی مردم کرده و با سر و صدای زیاد تمامی خشونت‌های اتفاق افتاده در آن روز را به برخورد خشونت آمیز حکومتیان و عکس العمل طبیعی مردم نسبت دادند. این موضع صحیح ایشان، در ذهن بسیاری از مبارزان، این توهم را بوجود آورد که ظرفیت سیاسی اصلاح طلبان هنوز به آخر نرسیده و ایشان توان همراهی با مردم را در این مبارزات علیه حکومت دیکتاتوری دارند. ما در همان زمان نیز طی بیانیه و تحلیل از خبرها توضیح دادیم که برخی از اصلاح طلبان، برای حفظ اعتبار خود در میان مردم قدمی بسوی خواسته‌های مردمی بر خواهند داشت. اما این اقدام آنان نباید بمثابة‌ی ظرفیت ایشان برای همراهی با خواسته‌های مردمی برداشت شود، بلکه، این مواضع، صرفاً به آن علت اتخاذ می‌شود تا توهم «آزادبخواهی» و «مردمی بودن» شان را در میان مردم حفظ کنند تا اینکه در مقاطع لازم، در آینده، بتوانند این جنبش را به سمت سازش و دادن امتیاز به حکومتیان دعوت نمایند. اینک می‌بینیم که هنوز چند روز از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های عوامفربانه‌ی ایشان نگذشته، با نزدیک شدن روز اعتراضی ۱۶ آذر، روی سخن شان دوباره به سمت مردم بازگشته و ایشان را متهم به حکومتی بودن می‌کنند. چرا؟ چون، در مقابل مهاجمان به جان و ناموس خودشان و همراهان معترض شان ایستادگی کرده و نمی‌خواهند که اعضاء خانواده و دوست و یاران خیابانی شان به چنگ این قاتلان و متجاوزین بیافتند.

نهضت آزادی ایران با انتشار بیانیه‌ای به تمامی کسانی که در مقابل خشونت حکومتی از خود و یارانشان دفاع می‌کنند تهمت زده و می‌گویند: «حاکمان نظامی و شبه نظامی، با نفوذ در صف‌های معترضان و تحریک احساسات مردمی» قصد دارند فضایی به وجود بیاورند که «اقدام متقابل خشونت‌آمیز» از نظر مردم، عقلانی و درست جلوه کند... در صورت «رادیکالیته» شدن جنبش سبز، از فراگیری این جنبش کاسته شده و امکان حضور «میلیونی» مردم در آن را سلب می‌شود.» بنا بر این ادعا:

هر کس که هنگام تهاجم نیروهای سرکوبگر به صفوف تظاهرات و بازداشت کردن خود و یا اعضای خانواده و دوست و یاران خیابانی اش مقابله کرده و از خود و دیگران حفاظت کند، «نفوذی حاکمان نظامی و شبه نظامی» خوانده می‌شود. پس باید گفت که تمامی محافظان شخصی آقایان موسوی، کروبی و خاتمی از جمله نفوذیان اند، چرا که هر بار نیروهای سرکوبگر برای تعرض به ایشان نزدیک شده‌اند، این محافظان بصورت

بسیار خشونت آمیز با مهاجمین درگیر شده اند. پس چگونه است که این آقایان حق دارند برای حفاظت از خود وارد درگیری شوند، اما همین حق را برای مردم قائل نیستند؟

این سخنان تطهیر خشونت های وارده از طرف نیروهای سرکوبگر است. چرا که اینگونه جلوه داده می شود که نیروهای سرکوبگر تا شاهد اعمال خشونت از طرف مردم نبوده اند، به خشونت روی نیاورده و مردم را به قصد کشتن نروده اند. آنها را بازداشت نکرده و در بازداشتگاه ها مورد تجاوز قرار نداده اند و عابران بیگناه و از همه جا بیخبر را با تیرهای تک تیراندازان خود به قتل رسانده اند و تنها زمانی به خشونت روی آورده اند که اول نفوذی هایشان در مردم اقدام به عمل خشونت آمیز نموده بودند. که کذب بودن این ادعا کاملاً واضح است.

و اما مهمتر از همه، که ما هم در پیام سیزدهم خود آن را پیش بینی نموده بودیم، نهضت آزادی در بیانیه خود همچنین در آستانه فرارسیدن روز ۱۶ آذر به دانشجویان توصیه کرده که در این روز «در قالب برنامه ای مسالمت آمیز و آرام، تنها در محوطه دانشگاه ها تجمع کنند تا بهانه ای به دست بدخواهان برای تحمیل خشونت در داخل دانشگاه ها داده نشود.» و بدینوسیله سعی در ایجاد تفرقه بین دانشجویان و دیگر توده های مردمی کرده است. همراهی و همگامی و همبستگی ای که از دستاوردهای بسیار مهم مبارزات انقلابی مردمی بوده است. پس می بینیم که هشدار این «رجلان سیاسی» نسبت به عدم «حضور میلیونی» مردم در مبارزات، چیزی جز عوامفریبی نیست و ایشان نیز همچون دیگر جناح های حکومت جمهوری اسلامی از ایجاد پیوند مبارزاتی بین مردم و جنبش های اجتماعی در هراس اند.

اقدامات و اظهارات اصلاح طلبان و دعوت ایشان از مردم به سازش با حکومت جمهوری اسلامی به اینجا ختم نمی شود. دوباره در فاصله ی چند روزه مقالات و متونی در سایت های اصلاح طلبان «سبز» و «فمینیست» منتشر می شود که با استفاده از دروغ و مغلطه و سفسطه، مردم را به عدم طرح شعارهای خواسته های واقعی شان دعوت می کنند. مثلاً در مطلبی، خانم سهیلا وحدتی با عنوان «**زبان، و آنچه اتفاق نیافتاد**»، در سایت اصلاح طلبان فمینیست (مدرسه فمینیستی) با اتکاء به گزارش دروغی از مراسم چهلیم جان باختگان راه آزادی گفته می شود: «خبررسانی و تحلیل های هیجانی فراوانی در داخل و خارج کشور انجام گرفت. بسیاری منتظر ادامه ی برخوردهای خیابانی بودند و گمان عده ی نه چندان اندکی از ناظران سیاسی بر این می رفت که در مراسم چهلیم و عزاداری شهیدان شاهد تظاهرات و درگیریهای دیگری باشیم. اما دیدیم که آن چرخه ی تظاهرات و کشتار خیابانی و عزاداری ها آغاز نگشت... کسی شمشیرها را برهنه نکرد، کسی به خونخواهی خواهی یا برادری برخاست، و شاید این عزاداری مادران بود که اینبار به فرشتگان همه ی ادیان فرمان ایست داد که به نام مقدس هیچ آئین و مذهبی شمشیر از نیاک برنکشند و خون نریزند. چرا که زندگی مقدس تر از هر آئینی است. هنگامی که مبارزه برای بهبود شرایط زندگی است دیگر فدا کردن زندگی و خونخواهی معنا و مفهومی ندارد.» او کاملاً در فضای انتزاعی ساخته خود سیر می کند. چرا که اتفاقاً در مراسم چهلیم ندا و دیگر جانباختگان راه آزادی بود که خشونت نیروهای سرکوبگر مضاعف گشت و برای اولین بار شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» که کاملاً محتوای سرنگونی حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی داشت از طرف مردم مطرح گشت. در همان تظاهرات بود که شعار «میکشم، میکشم، آنکه برادر/خواهرم کشت» شعار مرکزی مردم بود و استفاده از تاکتیک های تقابل خیابانی و به آتش کشیدن خودروهای حکومتی در همان روز اتفاق افتاد.

و یا در سایت اصلاح طلب «موج سبز آزادی» مطلبی از آقای مرتضی سمیاری منتشر گشته که با سفسطه های فیلسوفانه و تقسیم شعارهای کنونی به «1. مطالبات آرمانی 2. مطالبات انتزاعی و 3. مطالبات مدنی» با قرار دادن خواسته های دمکراتیک مردم در ردیف اول و دوم و غیر قابل دستیابی خواندن آنها، صرفاً خواسته هایی را بعنوان «مدنی» و قابل دستیابی معرفی می کند که: «بر گرفته از فصل سوم قانون اساسی میباشد به طور کلی در حال حاضر موارد زیر در مطالبات مدنی مطرح است...» **«زادیکالیزم یا انشعاب: «طرفیت مطالبات و ارزش ها در کجاست؟»** این نمونه ها و ده ها مقاله و برگزاری کنفرانس «جنبش سبز و جامعه» و ... برای این منظور است که مردم را از خواسته های انقلابی خود منصرف سازند و ایجاد و استقرار جامعه و نظام سیاسی و حقوقی دمکراتیک را یک رویای دست نیافتنی بنمایند تا مردم به همین حکومت دیکتاتور ولایت فقیهی و قانون اساسی توجیه کننده اش راضی نمایند. اما، تا به حال مردم انقلابی ما نشان داده اند که تلاش اصلاح طلبان برای به بیراهه کشاندن مبارزات شان بی نتیجه است. امری که اگر با موجودیت یک مرکز رهبری کننده ی انقلابی توأم بود، می شد به قطعیت آن ایمان آورد.

مرگ بر این دولت سرمایه دار!
نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی!
کارگران کمونیست ایران- 4 آذر 13

میان ماه من با ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است

بسیاری از نیروهای باصطلاح «چپ» که اینک راست تر از سلطنت طلبان به جناح اصلاح طلب حکومتی متصل شده اند، برای توجیه این اتصال و پذیرش رهبری ایشان در شرایط کنونی، صحبت از همراهی و همراهی مقطعی رهبری اصلاح طلب، بویژه مهندس موسوی، با اهداف مبارزات مردمی می کنند. اما با نگاهی به آنچه که مردم می گویند و می کنند، و مقایسه اش با رهنمودها و گفته های اصلاح طلبان، ما هیچ نقطه ی مشترکی بین اهداف مقطعی ایشان با خواسته های حداقلی مردم مبارز و معترض نمی یابیم.

در مطالب گذشته خود بارها متذکر شده ایم که خواست حداقلی مردم ما، گذار از حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی و استقرار دمکراسی و تضمین آزادی های دمکراتیک انسانی می باشد، در صورتیکه اهداف اعلام شده ی رهبری اصلاح طلبان، بوضوح، حفظ حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی، و اجرای قانون اساسی توجیه کننده ی حکومت مطلقه ی ولی فقیه می باشد. اما تفاوت های خواسته ها و دیدگاه های مردمی با اصلاح طلبان حکومتی، منحصراً به اهداف بیان شده نمی باشد، بلکه، در تمامی جوانب سیاسی و اجتماعی، ما با این عدم همراهی و همراهی مواجه هستیم.

اخیراً، مهندس موسوی با سایت «کلمه»، که وابسته به خود اوست، مصاحبه ای داشته است. در این مصاحبه که می توان گفت جمع بندی از اعتراضات 13 آبان می باشد، با نکته هایی مواجه می شویم که اثبات مجدد گفته های ماست. با وجود این خطر که ممکن است از طرف «چپ ها» راستگرا به خرده گیری متهم شویم، تصمیم گرفته ایم که تفاوت بینش اصلاح طلبان و مردم را در این نکات برجسته کنیم.

نکته اول به تعریف اهمیت تاریخی روز 13 آبان است. موسوی در این مصاحبه می گوید: «۱۲ آبان یاد آور سه حادثه بود که در بیانیه گفته شد. مهمترین آن اشغال لانه جاسوسی و گرفتن سفارت خانه آمریکا توسط دانشجویان خط امام بود.» و برای توجیه اهمیتی که او به چنین واقعه ای می دهد، ادامه می دهد که: «مردم ما مخالف دخالت بیگانگان در سرنوشتشان هستند. تسخیر سفارت آمریکا واکنشی نسبت به این مساله بود. بخصوص بعد از بردن شاه به آمریکا و پس از آن جنابانی که مرتکب شده بود. مردم احساس عصبانیت و ناراضی کرده و سفارت را گرفتند.» برای ابطال ادعای او همین کافیسیت که یاد آور شویم در روز 13 آبان 1388، این مردم نبودند که از دیوار سفارت بالا رفته و آن را تسخیر کردند. بلکه، نیروهای وابسته به جناحی از حاکمیت بودند که بعداً بعنوان «خط امام» نامگذاری شده و صادقاً (!) آقای موسوی نیز وابسته به همان جناح می باشند. این ادعای کاذب آقای موسوی نشاندهنده ی این نکته است که ایشان هنوز عادت نسبت دادن منافع، اهداف و اقدامات خود را به «مردم» ترک نکرده اند. به همین علت هم واقعه ی تسخیر سفارت را از دید «مردم» مهمترین واقعه ی تاریخی 13 آبان معرفی می کند. چرا؟ چون واقعه تسخیر سفارت توسط یاران آقای موسوی به استعفای بازارگان و سپس کودتای ایشان علیه لیبرال های آن زمان و نهایتاً به قدرت گیری جناح وابسته به ایشان شد که در تمام طول جنگ ایران و عراق، قدرت اجرایی را به دست گرفته بودند. اما، بنظر ما، از دیدگاه انقلاب مردمی، مهمترین واقعه در 13 آبان، پیوستن دانش آموزان به صفوف انقلاب در حمایت از اعتصاب معلمان خود در سال 1357 بوده است. در آن تاریخ مسجل شد که انقلاب مردم ایران علیه دیکتاتوری سلطنتی تا اعماق جامعه نفوذ کرده است و دیگر مردم مبارز ما حاضر به سازش با چنین حکومتی نیستند.

پس با کمی دقت می بینیم که واقعه ی 13 آبان 1357 که یادبود روز سازش ناپذیری مبارزات مردمی علیه حکومتی دیکتاتور می باشد، بسیار نزدیکتر از واقعه تسخیر سفارتی است که توسط جناحی از حکومت استبدادی برای تحکیم و تثبیت دیکتاتوری مذهبی انجام پذیرفته است.

نکته دوم، در مورد اهدافی است که اتحاد و اجماع مردمی را باعث گشته است. موسوی در این مصاحبه می گوید: «نتیجه بعدی این نوع برخوردها (برخورد خشن) این است که عصبانیت موجب فراتر رفتن بعضی ها از شعار اصولی می شود که راه سبز بر آن تاکید داشته است. پایبندی بر قانون اساسی و اجرای همه اصول قانون اساسی بدون دخالت و اعمال سلیقه در کشور است که باید به آن توجه داشت. اگر بخواهیم اجماع قابل توجهی برای تغییر مطلوب در کشور به سمت اهداف خوبی که تعریف شده را بین خود حفظ کنیم و پایبندی خود را به این مساله نشان دهیم باید این حداقل (پایبندی به قانون اساسی) را حفظ کنیم و بسیار ضروری است که بگوییم ما پایبند به قانون اساسی هستیم.»

اینهم توهم دیگری است که آقای موسوی خود را در جایگاه نمایندگی احساسات و اهداف مردمی تصور می کند. این جناح حکومتی اصلاح طلبان است که «راه سبز امید» را تشکیل داده و اهداف خود، یعنی «پایبندی بر قانون اساسی و اجرای همه اصول قانون اساسی بدون دخالت و اعمال سلیقه در کشور» را خواستار است. مردم ما هم در شعارها و هم در اقدامات خود به صراحت خواستار گذار از حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی و استقرار حکومتی دموکراتیک شده اند. آنها هرگز زیر بار بقاء «ولایت مطلقه فقیه» که تمامی تار و پود قانون اساسی با آن بافته شده است، نخواهند رفت. بگذریم از اینکه شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی»، به سرعت در حال گسترش است. و جدا از آنکه شعارهای «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر خامنه ای» و «مرگ بر اصل ولایت فقیه» و «جمهوری ایرانی» دلالت بر گذار از این حکومت داشته و مبنای اتحاد و اجماع مردم است. مهمتر از اینها اعمال و اقدامات مردمی است. اگر اجماع مردم در ابقای این حکومت بوده است، اصلاً چه نیازی به چنین مبارزات و پرداخت چنین هزینه هایی می بود؟ پس، در اینجا نیز آقای موسوی، طبق عادات عوامفریبی حکومتی، خواسته های خود و همپالگانشان را به مردم نسبت می دهند و با اصرار بر آن، در جهت مخالف اجماع مردمی قدم بر می دارند. مسلماً در جهت مخالفت با اجماع مردمی، سر از آغوش سبز و نامهربان خامنه ای و جناح نظامی امنیتی اش در خواهند آورد.

نکته بعدی، بازم به شیوه ی مبارزات مردمی باز می گردد. از آغاز مبارزات دیده ایم و در تاریخ مبارزات مردم کلیه ی کشورها شاهد بوده ایم که مردم همواره بصورت مسالمت آمیز و دور از خشونت به خیابان آمده تا خواسته های خود را به گوش دولت و قدرتمندان برسانند. همواره حکومت ها هستند که در مقابل خواسته های به حق مردم، اوباش و ارازل و چماقداران رسمی و فرم پوش، و یا غیر رسمی و لباس شخصی پوش را به جان مردم می اندازند. این حق هر انسانی است که در مقابل تهاجم به فصد آسیب و جان خود، خانواده و همنوع خود دفاع و مقاومت کند. بخصوص دیده ایم که در مقابل تسلیم مردم به نیروهای سرکوبگر، باعث عدم آسیب رسانی و عدم اعمال خشونت علیه شان نمی شود. نیروهای سرکوبگر حکومتی نشان داده اند که حتی در مقابل تسلیم مطلق مردم، آنها را مورد ضرب و شتم وحشیانه تا حد مرگ قرار می دهند. ایشان را بازداشت نموده و در بازداشتگاه هایشان، آنان را شکنجه می کنند. حتی از تجاوز به مردان نیز فرو گذاری نمی کنند. آیا این است مفهوم مبارزه «عدم خشونت»؟ این است آنچه که حضرات اصلاح طلب به مردم توصیه می کنند؟ آنها در حقیقت به مردم می گویند که «برای منافع من که حفظ حکومت دیکتاتوری قانون اساسی آن است به خیابان بیایید. حق دارید که خواسته های من را شعار دهید. آزادید که از منافع من و شرکاک من حمایت کنید. و در این راه مورد ضرب و شتم و شکنجه و بند و زندان و تجاوز قرار بگیرید. اما حق ندارید تا در مقابل نیروهای سرکوبگر حکومتی، از خود و خانواده و باران و هم نوعاتان دفاع کنید. باید در مقابل این قصابان چون گوسفند قربانی، سرنوشت خود را پذیرفته و گردن خود را در اختیارشان بگذارید» آیا چنین توقعی جز آن است که جناحی از یک حکومت دیکتاتوری از «مردمش» انتظار دارد؟ بخصوص زمانیکه اگر خودشان مورد تعرض این نیروها قرار بگیرند، همانطور که کرویی گرفت، آنوقت گاردهای شخصی ایشان حق دارند که از جان بی ارزش شان دفاع و مقاومت خونین کنند. اما چنین حقی را برای مردم متصور نیستند. نتیجه اینکه، نه اهداف، و نه شیوه ی مبارزات ما با آنچه مورد نظر رهبران اصلاح طلب است خوانایی ندارد. و یا به قول معروف، «میان ما من با ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.»

تلاش لیبرال های وطنی و جهانی برای تحریف مبارزات مردم ایران

با هر چه رادیکال تر شدن مبارزات انقلابی مردم ایران و حتی مبارزات صنفی کارگران، تلاش لیبرال های وطنی و جهانی برای تحریف این مبارزات و محدود نمودن آن در چهارچوب های تعریف شده در تئوری لیبرالی «انقلابات مخملی» نیز شدت یافته است. این تلاش ها، به علت عدم اقبال در میان توده های مردم، بیشتر در شکل ارائه تئوری های توجیه گر و اقدامات سازشکارانه ی نخبگان ظاهر گشته اند. «انقلابات مخملی»، در حقیقت، انقلاب نبود. یعنی، تأثیری در نظام مسلط سیاسی و حقوقی نداشت. بلکه، صرفاً انتقال قدرت از جناح غالب حکومتی به جناح های رقیبشان، با تکیه به نیروی مردمی بود. در چنین شکلی از انتقال قدرت، جناح غالب حکومتی می بایست آن چنان ضعیف شده باشد که حتی سرداران و ژنرال های نیروهای مسلح آن کشور نیز خواهان تغییرشان باشند. یعنی، اگر مانند روسیه، که بخش بسیار بزرگ و تعیین کننده ای از جناح امنیتی و نظامی در تغییر رژیم شرکت داشت و به تصاحب قدرت توسط فردی چون «پلتسین» رضایت داده بود، هم انجام نمی پذیرفت، حداقل، در مقابل اقدامات جناح رقیب نیز ایستادگی نکنند. تنها در چنین صورتی است که قدرت، بدون ضربه خوردن و فروپاشی ادارات و سازمان های دولتی و امنیتی و نظامی، در اسرع وقت، قابل انتقال بوده تا خلأی از قدرت حادث نشود. در کشورهای اروپای شرقی نیز شاهد چنین موضعی از طرف نیروهای مسلح بودیم که در حقیقت با عدم اقدام سرکوبگرانه علیه نیروهای مردمی و جناح رقیب حکومتی، از انتقال قدرت حمایت کردند. اما، در مکانی چون یوگسلاوی، که چنین برخوردی از طرف نظامیان غیرقابل تصور بود، نیروهای ناتو با بمباران های گسترده و انهدام توانایی های نظامی آن کشور، نیروهای مسلح را به تمکین وا داشتند. یعنی اگر با دیدی واقع بینانه نگاه کنیم، در یوگسلاوی، انقلاب مخملی، چندان هم مخملی نبود. اما در این نمونه ما با عامل دیگری برای موفقیت یک انقلاب مخملی روبرو می شویم و آن هم حمایت بی دریغ کشورهای سرمایه داری جهانی از جناح مخالف نیروی غالب در هیئت حاکمه است.

البته، اگر بخواهیم ساده اندیشی را به مرز حماقت برسانیم و تعریف هواداران لیبرال انقلاب مخملی را از این پدیده باور کنیم، می توانیم مثلاً، به سخنان «تیموتی گارتن آش»، استاد تاریخ معاصر دانشگاه آکسفورد، که در کنفرانسی در دانشگاه استنفورد در آمریکا به مناسبت بیستمین سال پیروزی نخستین انقلاب های مخملی در اروپای شرقی حضور یافته بود گوش دهیم. او معتقد است که این نوع «انقلابات» جایگزین «مدرن تر» انقلابات پیشین است که حداقل در ایران دارای مشخصه ی استفاده از شبکه های اجتماعی، صلح آمیز بودن و مصالحه جویانه بودن اعتراضات در ایران و عدم تکیه بر رهبری سازمان یافته و بهره گیری از فضای مدنی است. اما آیا واقعاً اینگونه است. مثلاً «استفاده از شبکه های اجتماعی» را در نظر بگیریم! تمامی محققین تاریخ انقلابات می دانند که اصولاً تا زمانیکه «شبکه ای اجتماعی» در مکان انقلاب زده شکل نگیرد، و مردم را برای اقدام متحدانه، هماهنگ و زمانبندی شده آماده نسازد، اصولاً انقلابی شکل نخواهد گرفت. این شبکه ها در انقلاب بسیار کلاسیک و خشونت آمیز فرانسه ی 1789 در مجامع صنفی و محله ای در پاریس شکل گرفته بود که بصورت کاملاً مخفیانه توسط «زاک» ها (نام مستعار تمامی قاصد ها) به هم بافته شده بود. یا در روسیه 1917 نیز اینگونه شبکه ها شکل گرفته بودند. حتی لنین توانسته بود چنین شبکه ای را با استفاده از نشر، تکثیر و توزیع مطبوعات کمونیستی طراحی و اجرا سازد. خوب البته در عصر کنونی و رشد انفرماتیک، همین شبکه ها و ارتباطات می تواند از طریق اینترنت شکل بگیرد که تفاوتی در ماهیت ارتباطات ندارد و تنها از لحاظ صوری متمایز است.

مشخصه ی دیگری که «گارتن آش» مطرح می سازد «عدم رهبری سازمان یافته» است. درصورتیکه همگی شاهدیم که حداقل اصلاح طلبان کوشش فراوانی کرده اند تا چنین رهبری سازمان یافته ای را به جنبش مردمی تحمیل کنند. اصولاً ایچا حزب «راه سبز امید» با هدف ابقاء حکومت دیکتاتوری اسلامی و اجرای قانون اساسی اش، همراه با ادعای همکاری موسوی، کروی، و خاتمی در آن، بیانگر کوشش ایشان جهت تشکیل رهبریتی سازمان یافته است. اما اینکه این اقدام مورد استقبال مردم قرار نگرفت، دقیقاً به این علت بود که ایشان با خواسته های محدود و «مصالحه جویانه ی» آن توافق نداشتند. در مورد صلح آمیز بودن هم می بینیم که به علت برخوردهای سرکوبگرانه ی حکومتی، این مبارزات روز بروز خشونت آمیز تر شده و مردم نیز در تظاهرات های اخیر به دفاع فعال از خود و صفوف تظاهرات پرداخته اند. بنابراین، نتیجه می گیریم که حتی اگر خود را، خوش باورانه، با تعریف آقای گارتن آش از انقلاب مخملی همراهی نشان دهیم، باز هم شرایط مبارزات و وقایع تظاهرات ها در ایران با چنان چهارچوبی سازگار نمی باشد.

اما، واقعیت اینست که انقلاب مخملی، اقدام کودتاگرانه ای است که جناح مغلوب یک هیئت حاکمه، با همکاری نیروهای مسلح اش (حتی به شکل برخورد انفعالی) و همراهی حکومت های سرمایه داری جهانی علیه جناح غالب سازماندهی می کنند، تا از صعود مبارزات مردمی به یک انقلاب تمام عیار جلوگیری کنند. یعنی با همراهی بروکراسی و نیروهای مسلح با جناح مغلوب هیئت حاکمه و عدم درگیری با مردم بهاخته، از ضربات فروپاشانه ی مردمی به ادارات دولتی و نیروهای مسلح بهره میزنند. چرا که در صورت درگیری با مردم، حکومت فروپاشیده خواهد شد و خلاء ایجاد شده در قدرت سیاسی باعث ظهور و توسعه ی نهادهای انقلابی مردم خواهد گردید. با چنین درکی از انقلابات مخملی، می بینیم که مبارزات مردم ایران هیچگونه شباهتی به انقلابات مخملی ندارد. اولاً و مهمتر از همه اینکه، جناح غالب حکومتی، خودش، جناح نظامی - امنیتی است که کاملاً نشان داده است که حاضر به هیچگونه عقب نشینی در مقابل اقدامات مصالحه جویانه و سازشکارانه ی اصلاح طلبان نمی باشد و فقط منطق زور را می فهمد. ثانیاً، حکومت های سرمایه داری جهانی نیز کمزیر به تغییر این حکومت نیستند. بخصوص حکومت کنونی آمریکا نشان داده است که خواهان مذاکره با همین حکومتی است که اینک در موضع ضعف قرار دارد و آماده پذیرش هرگونه شرایطی است که ایشان به او تحمیل کنند. پس مردم و فعالان سیاسی و کارگری ما باید بدانند که هیچ تاکتیک تظلم خواهی و مصالحه جویانه و محدود در چهارچوب حکومتی کارساز نمی باشد و می بایست خود و مردم را برای رو در رویی تمام عیار تا فرجام یک انقلاب کلاسیک آماده سازند.

جنبش اعتراضی-انقلابی و تهاجمات نوین ارتجاع بورژوازی به جنبش کارگری!*

سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر

اگر چه تهاجم دستگاه سرکوب ارتجاع بورژوازی به جنبش کارگری و یخاک و خون کشیدن اعتصابات و اعتراضات کارگری، دستگیری و به بند کشیدن و اعدام کارگران کمونیست و فعالان کارگری امری جدید نیست و ارتجاع بورژوازی از همان بدو به قدرت رسیدنش در سرکوب جنبش کارگری از هیچ دناستی خودداری نکرده؛ اما دستگیریها و بگیری و بندهای جدید کارگران کمونیست و فعالین کارگری بر بستر جنبش اعتراضی انقلابی جاری حکایت از پدیداری مولفه های نوین در نبرد جنبش کارگری و ارتجاع بورژوازی دارد.

اینروزها ما شاهد تدارک روبروئی های نوینی میان ارتجاع و جنبش کارگری هستیم. تمامی شواهد حکایت از آن دارد که در پی تشدید و گسترش مبارزات روزمره کارگری و تحرکات کارگران کمونیست و فعالین جنبش کارگری جهت ارتقا و گسترش سازماندهی نبردهای کارگری حول مقابله با شرایط اقتصادی-سیاسی حاکم، دوران نوینی در افق نبردهای کارگری-انقلابی در حال پدیداری است. دورانی که با سیاست و شعائر نوین در مقابله با فقر و فاقه موجود و در نبرد برای نان برآمد نموده و و با گسترش رادیکالیسم انقلابی به نبردی سراسری و آزادیخواهانه پای خواهد نهاد. سیر اوضاع موید آن است که نبرد کارگری در مسیر نمایش قدرت و مارش طبقاتی خویش گام مینهد. از سوی دیگر در اردوگاه ارتجاع حاکم با اشراف به همین امر تدارکات وسیعی جهت مقابله با اوضاع آتی در جنبش کارگری، در دستور قرار گرفته است. تحرکات در دستگاه سرکوب ارتجاع بیانگر آن است که مرتجعین جهت محاصره و عقب راندن تحرکات کنونی و آتی جنبش اعتراضی انقلابی و مقابله با خیزش اجتناب ناپذیر جنبش کارگری و همچنین در جهت اجرای طرحهای جدید اقتصادی-که حاصلی جز خانه خرابی بیشتر کارگران و زحمتکشان شهر و روستا را در پی نخواهند داشت- به تدارک تهاجمات جدید و گسترده به کارگران کمونیست و فعالین جنبش کارگری به مثابه بستر بروز رادیکالیسم انقلابی روی آورده اند. چنگ و دندان نشان دادن به فعالین کارگری، تحت فشار قرار دادن کارگران زندانی، دستگیری مجدد فعالین کارگری، حمله لجام گسیخته به اعتراضات کارگری، آموزش نیروهای سرکوب جهت مقابله با کارگران و مانور نظامی جهت سرکوب اعتراضات کارگری از زمره تحرکاتی است که از سوی دستگاه سرکوب در حال اجرا است. آنان قصد دارند با محاصره کارگران از خیابانی شدن اعتراضات ممانعت بعمل آورده و با دستگیری نمایندگان کارگران از شکل گیری تشکلهای کارگری جلوگیری نمایند.

سیر رویدادها حاکی از آن است که پیامدهای تقابل جنبش کارگری و ارتجاع حاکم در شرایط کنونی سیر بعدی جنبش اعتراضی-انقلابی را رقم خواهد زد. سرنوشت نبرد برای آزادی منوط و مشروط به چگونگی تحولات در روبروئی آتی در میان جنبش کارگری و ارتجاع بورژوازی است. این دقیقاً همان نکته ای است که سبب سبوعیت عنان گسیخته کنونی دستگاه سرکوب در مقابله با نبردهای کارگری گردیده است. نکته ای که بایستی کمونیستهای انقلابی را به مجاهدتی همه جانبه جهت برپائی سازمانهای کارگری انقلابی در صفوف جنبش کارگری بکشاند. تشکلهائی که مشخصه اشان این باشد که نبرد برای نان را تابعی از مبارزات آزادیخواهانه و سوسیالیستی طبقه کارگر محسوب دارند. تشکلهائی که مقابله با تهاجم ارتجاع را سنگری از مبارزات آزادیخواهانه طبقه کارگر دانسته و کانون وسیعترین تبلیغات سیاسی و آزادیخواهانه را بر بستر جنبش اعتراضی انقلابی سازمان دهند. کمونیستهای انقلابی وظیفه دارند که جهت گسترش جنبش کارگری و ارتقا جنبش اعتراضی انقلابی -هم اکنون- بیش از هر زمان دیگری همگان را به تقابل با موج تهاجم به جنبش کارگری بخوانند. تمامی کسانی که خود را مدافع جنبش کارگری میدانند بایستی مجدانه و با جدیت بر علیه تهاجم فوق نبرد نمایند. دقیقاً و بر اساس آنچه که تا کنون گفته ایم به گمان ما نکته فوق در عین حال بایستی مبدا حرکت کمونیستهای انقلابی در اتخاذ خط مشی تاکتیکی در شرایط حاضر باشد. طبیعی است که نبرد آزادیخواهانه طبقه کارگر تابعی از منافع پرولتاریا در سیر مبارزه طبقاتی است و یا به بیانی دیگر میتوان گفت که برای کمونیستهای انقلابی این نبرد تابعی از مبارزات سوسیالیستی طبقه کارگر است. بدین لحاظ خط مشی تاکتیکی فوق بایستی در خدمت تربیت سیاسی و سازماندهی نبرد پرولتاریا با روح آرمانهای آزادیخواهانه و سوسیالیستی باشد. تمامی حیات جنبش اعتراضی انقلابی در شرایط کنونی منوط و مشروط به مسئله فوق است. حیات جنبش اعتراضی انقلابی در گرو آن است که جنبش کارگری در مقابله با تهاجم بورژوازی قادر گردد که با برافراشتن پرچم نبرد برای آزادی معادله را بسود صفوف انقلاب تغییر دهد. تنها با برافرازی پرچم آزادی است که ما قادر به گام نهادن به پیش خواهیم شد و سرکوبگران قادر به محاصره ما نخواهند گشت.

* این مطلب در نشریه «رزمندگان» شماره 20 منتشر شده است.

دشمن ات را بشناس

کریستوفر لاگ

برگردان: سهند شایان

دشمن ات را بشناس!
برای او اهمیتی ندارد از چه رنگ و نژادی باشی،
مهم این است که در خدمت اش باشی؛
برایش کار کنی،
و تو اینکار را می کنی!

برایش مهم نیست چقدر بدست می آوری،
مهم این است که برایش سودآور باشی،
و تو اینکار را می کنی!

برایش مهم نیست چه کسانی در اتاقلهای بالا و پایین
خانه ساکن باشند،
مهم این است که مالکیت خانه با او باشد
و تو دارک بر سر سکونت در اتاق ها مبارزه می کنی!

اجازه می دهد بر علیه اش بنویسی،
به شرطی که بر علیه اش نجاتی،
و تو فقط می نویسی!

بر طبل دفاع از کرامت انسان می کوبد،
و ایمان دارد بهای ماشین از بهای جان آدمی فزونتر است،
بر رویت می خندد و در معامله سرت کلاه می گذارد!
اگر مخالفت کنی،
می کشدات!
پیش تر زآنکه مالکیت اش را نابود کنی!

پیش تر زآنکه مالکیت اش را نابود کنی،
جهانی را نابود می کند!!
پس بکوش قبل از آنکه دیر شود
جهان سرمایه اش را نابود کنی!

اما رفیق!
در عین بی تابی برای رهایی،
گسستن زنجیرها
و به دست آوردن جهان سعادتمند!
فراموش نکن
با دشمنی که در درونت لانه کرده
بجنگی!

سوسیالیسم، استالینیسیم و اروپای شرقی

نویسنده: فیل گاسپر (hill Gasper)

مترجم: صادق افروز

20 سال از فرو ریختن دیوار برلین در 1989 می گذرد. حادثه ای که به عنوان سمبل فروپاشی رژیم های اروپای شرقی در تاریخ ثبت خواهد شد. جریان فرو پاشی این رژیم ها در واقع یک سال قبل از فرو ریختن دیوار برلین با پیروزی جنبش همبستگی در لهستان آغاز شده بود. این پیروزی انتخاباتی از پی آمد یک سری اعتصابات توده ای حاصل شده بود. در مجارستان نیز در پاسخ به بحران های عمیق اقتصادی سیستم تک حزبی کنار گذاشته شده بود.

در آلمان شرقی یک ماه قبل از پایین آمدن دیوار تظاهرات وسیع توده ای برگزار شده بود. اینگونه تظاهرات سپس به بلغارستان، چک اسلواکی و سرانجام به رومانی گسترش یافت و با سرعتی غیر قابل پیش بینی به عمر این رژیم ها خاتمه داد. موج تغییرات در این کشور ها پس از اعدام نیکلای چائوشسکو، دیکتاتور رومانی که تلاش هایش برای سرکوب تظاهرات با استفاده از نیروی نظامی ناموفق مانده بود در روز کریسمس با سرعت حتی بیشتری دنبال شد.

انقلاب در اروپای شرقی بدون شک دارای اهمیت تاریخی است. این وقایع به از بین رفتن اتحاد شوروی در دو سال بعد شتاب دادند. پروسه ای که به پایان جنگ سرد منجر شد و آغاز مهمی بر تغییر تعادل جهانی محسوب می شود. مورخین از این حوادث نتیجه گیری های گوناگون کرده اند. رونالد گریگور سانی اخیراً گفته است:

حوادث 1989 اغلب اوقات به عنوان شکست سوسیالیسم انگاشته می شود. از آن به عنوان تحلیل نیرومندی که آلترناتیو سرمایه داری را بی اعتبار می کند یاری گرفته می شود.

فرو پاشی کمونیسم یا به اعتبار دقیقتر بگویم استالینیسیم در اروپای شرقی موجب شادمانی هواداران سرمایه داری با سبک غربی شد. در همین حال به پی اعتقادی در میان بخش بزرگی از چپ ها دامن زد. زیرا این بخش از چپ ها می پنداشتند این رژیم ها سوسیالیستی و دولت هایشان دولت های کارگری هستند.

سوسیالیست دانستن کشور های اروپای شرقی از این اعتقاد ناشی می شد که سوسیالیسم را با مالکیت دولتی اقتصاد یکسان می پنداشتند. به زعم آن ها از آن جاییکه در کشور های اروپای شرقی از اواخر دهه 1940 اقتصاد بطور عمده از طرف دولت اداره می شد علیرغم تمام نواقص موجود این کشور ها سوسیالیستی بودند.

این تعریف از سوسیالیسم و معادل دانستن آن با مالکیت دولتی همواره مورد سوال بوده است. **نزد مارکس و انگلس بنیان جنبش سوسیالیستی در قرن نوزدهم، سوسیالیسم به مفهوم خود رهایی طبقه کارگر و شرکت اکثریت توده های مردم در امور اجتماع بود.** هم در تصرف قدرت سیاسی و هم در شیوه اداره امور روزمره جامعه. مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست با صراحت گفته اند: **اولین گام در انقلاب توسط طبقه کارگر، بالا آوردن این طبقه به عنوان طبقه حاکم و پیروزی در نبرد برای دموکراسی است.** برای مارکس و انگلس سوسیالیسم نمی توانست وجود داشته باشد مگر آنکه بر اساس دموکراسی کارگری باشد. و این معادل مالکیت دولتی نیست. انگلس در مشخص کردن تمایز ها بین مالکیت دولتی و سوسیالیسم صراحت بیشتری داشت. او در سال 1877 نوشت:

اگر دولت بلژیک به دلایل خیلی معمولی سیاسی و مالی، ساخت خطوط راه آهن را در دست بگیرد، اگر بیسمارک شخصا کمپانی خطوط آهن پروس را در کنترل خود بگیرد به این دلیل ساده که در زمان جنگ آنها را کاملاً در اختیار داشته باشد این به هیچ وجه به مفهوم سوسیالیستی شدن نیست. مستقیم یا غیر مستقیم، آگاهانه یا غیر آگاهانه. در این صورت کمپانی رویال مری نایم که سازنده پرسولاین است و حتی خیابان خانه ارتش که یونیفورم های نظامی تهیه می کند نیز سوسیالیستی بودند.

تشکیل "دموکراسی های خلق" در اروپای شرقی بدنبال پایان جنگ جهانی دوم هیچ ارتباطی به قدرت مردمی یا دموکراسی ندارد. در عوض آنها بر اساس توافق آمریکا و انگلیس و اتحاد شوروی تحت کنترل استالین به اروپا شکل جدیدی بخشیدند. هنگامی که پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم مسجل شد، روزولت، چرچیل و استالین یک سری جلسات بین خودشان برگزار کردند. این جلسات به این منظور برگزار می شد تا در مورد غنائم جنگی تصمیم گیری کنند. چرچیل از یکی از این جلسات که در سال 1944 در مسکو برگزار شد چنین یاد می کند:

"این بهترین موقع برای معامله بود. بنابراین این من فکر کردم مسائل مان را در بالکان حل کنیم به او گفتم سپاه شما در حال حاضر در رومانی و بلغارستان است. ما در آنجا منافع، مامورین و عواملی داریم. بگذارید سر مسائل کوچک درگیر نشویم. بعد برسیدم در مورد این پیشنهاد چه فکر می کنید که 90 درصد رومانی به شما و فرضاً 90 درصد یونان به ما تعلق گیرد و در مورد یوگوسلاوی 50-50 برویم؟"

چرچیل می گوید پادداشت خود را روی یک تکه کاغذ نوشته بود و بعد مجارستان را هم اضافه کرد.

"من کاغذ را به استالین دادم. مترجم نوشته را برای او ترجمه کرد. پس از آن برای مدتی طولانی در اتاق سکوت حکمفرما بود. سپس استالین مداد آبی رنگی را از روی میز برداشت و با زدن علامت تیک موافقت خود را با محتوی نوشته اعلام کرد. او سپس کاغذ را به طرف من هول داد"

پس از آن مدتی طولانی سکوت بر جلسه حاکم بود. تکه کاغذ در وسط میز قرار داشت. سرانجام من گفتم بهتر است این تکه کاغذ را که ممکن است حساسیت هایی را برانگیزد بسوزانیم. ولی استالین پاسخ داد: نه شما کاغذ را نگاه دارید.

روزولت در این جلسه حضور نداشت، اما پس از پایان جنگ معامله بر ثمر تری با استالین انجام داد. علیرغم این واقعیت که آمریکا کمک های نظامی بسیاری به شوروی کرد و امکان اعمال فشار بر مسکو برای عقب نشینی از اروپای غربی وجود داشت، اما سوسیالیست انگلیسی دونکن هالاس معتقد است سخاوتمندی آمریکا نسبت به رقیب آینده بر این اساس بود که روزولت همچون چرچیل به کمک استالین در اروپای غربی و آسیا نیازمند بود. به عبارت دقیق تر آنها به همکاری احزاب کمونیست این کشور ها احتیاج داشتند.

در پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا و انگلیس از احتمال وقوع جنبش انقلابی توده ای در چندین کشور اروپایی مثل فرانسه و ایتالیا وحشت داشتند. همانگونه که هالاس اشاره می کند احتمال یک اروپای سرخ دور از انتظار نبود. در چنین شرایطی احزاب کمونیست پیش از هر زمان دیگری نفوذ و عضو داشتند و قادر بودند در ایجاد نظم نوین نقش بسیار کلیدی بازی کنند. بر اساس دستور استالین نقشی که این احزاب می بایست ایفا کنند عبارت بود از دوباره سازی نظم کهن. هالاس در همین زمینه می نویسد:

آنها کمک شایانی به خلع سلاح جنبش مقاومت کردند. از اتحادیه ها خواستند از اعتصاب خودداری کنند حتی در بلژیک و ایتالیا با انحلال رژیم سلطنتی هوادار فاشیست ها مخالفت کردند. به عبارت ساده تر آنها با سوء استفاده از شهرت شان به عنوان سرخ ها، امکان شکست انقلاب و روی کار آمدن آمدن ضد انقلاب را فراهم کردند. این همان معامله ای بود که روزولت و چرچیل در بالتا و پونسدام به خرید آن اقدام کردند. بهای این معامله تسلط روسیه بر اروپای شرقی بود. از نقطه نظر انگلیس و آمریکا این معامله بسیار خوبی بود.

در همین حال، روس‌ها در اروپای شرقی برای جلوگیری از انقلاب احتمالی پیشدستی کرده و نظم کهن را دوباره برقرار کردند. در بلغارستان، ارتش در سال ۱۹۴۴ سر به شورش گذاشت و سیستم کهنه سیاسی از هم پاشید. وزیر خارجه اتحاد شوروی، ویاچسلاو مولوتوف در پاسخ به چنین وضعیتی دولتی را در بلغارستان تشکیل داد که از مهره‌های نظامی رژیم گذشته بوده و از فاشیسم حمایت می‌کردند. وزیر جنگ بلغارستان بر طبق گزارشی که آن زمان منتشر شد ابلاغیه بسیار خشنی برای برای سپاهیان منتشر کرد. در این ابلاغیه از سپاهیان خواسته شده بود که بی درنگ به نظم معمولی بازگردند، شورای سربازان را منحل کنند و پرچم سرخ را پایین بیاورند. داستان در رومانی هم بر همین منوال بود. در رومانی فاشیست‌های سابق به عنوان ماموران دولت جدید به کار گمارده شدند. در دیگر کشورهای اروپای شرقی نیز روس‌ها با تکیه بر چهره‌های سیاسی جناح راست در برقراری ثبات می‌کوشیدند. در همین حال احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی با تمام نیرو به دولت‌های اتحاد ملی برای کسب محبوبیت کمک می‌کردند.

جنگ سرد در سال ۱۹۴۷ زمانی بین اتحادشوروی و آمریکا آغاز شد که احتمال انقلاب در کشورهای اروپای غربی از بین رفته بود. ایالات متحده آمریکا با استفاده از طرح مارشال تلاش جدیدی را برای بیرون کشیدن کشورهای اروپای شرقی از سیطره شوروی آغاز کرد. در واکنش به طرح مارشال، در کشورهای اروپای شرقی اغلب صنایع به تصرف دولت درآمد و راست‌ها را از دولت بیرون انداختند و قدرت را به احزاب کمونیست این کشورها محدود کردند. هالاس در این زمینه می‌گوید:

بین دموکراسی‌های خلق و ملی کردن‌ها سه سال فاصله است (۱۹۴۷-۱۹۴۴) در این سه سال تمامی اپوزیسیون، طبقه کارگر، دهقانان، طبقه متوسط سرکوب شدند. ملی شدن‌ها (با شروع جنگ سرد-م) به غیر از چک اسلواکی همگی بدون دخالت مردمی و با فرمان از بالا انجام شد. نظارت و کنترل مردمی را اصلاً فراموش کنید.

سوسیالیست‌های انقلابی که با دیکتاتوری استالین مخالفت می‌کردند و در راستای سنت جناح چپ ایستاده بودند تلاش کردند در دهه ۱۹۴۰ به تعریف جدیدی از رژیم‌های اروپای شرقی دست پیدا کنند ولی آنها بیش از هر چیز دیگر توسط تحلیل ترسکی از اتحادشوروی از حرکت باز می‌ماندند. ترسکی به همراه لنین یکی از رهبران حزب بلشویک بود و انقلاب ۱۹۱۷ را رهبری کرد. طبقه کارگر روسیه در این انقلاب قدرت سیاسی را از آن خود کرد. اما لنین و ترسکی بخوبی می‌دانستند بدون پشتیبانی از خارج و پیروزی انقلاب در دیگر کشورهای اروپایی، ساختن سوسیالیسم در روسیه عقب مانده امکان پذیر نیست.

روسیه در این مورد نه تنها کمکی از خارج دریافت نکرد بلکه مورد تهاجم سپاهیان کشورهای خارجی قرار گرفت و در باتلاق جنگ داخلی فرو رفت به نحوی که اقتصاد و تقریباً طبقه کارگر روسیه از میان رفت. رژیم جدید با بهای پرداخت گزافی جان سالم بدر برد. این هزینه چیزی جز پدید آمدن دولت کارگری ناقص الخلقه نبود.

پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ استالین اعلام کرد ساخت سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر است. این سیاست در عمل خود را بصورت درهم شکستن بقایای دموکراسی کارگری و تصفیه رهبران انقلابی حزب بلشویک و سازمان دهی سرکوب وسیع توده‌ها نشان داد که به مرگ میلیون‌ها نفر منجر شد. و همه این‌ها با این هدف که اتحاد شوروی را به یک قدرت مهم صنعتی تبدیل کند.

ترتسکی که در سال ۱۹۲۹ به تبعید فرستاده شد از ابتدا با چنین سیاستی مخالفت کرد. اما او در برابر این نتیجه‌گیری که عروج بوروکراسی استالینی بیانگر یک ضد انقلاب کامل است مخالفت می‌کرد و نمی‌پذیرفت. به عقیده او بوروکراسی حاکم یک طبقه حاکم جدید نبود. او می‌پنداشت این بوروکراسی یک لایه اجتماعی است که قدرتش را از تعادلی که بین کشاورزان ثروتمند، بورس‌بازان و دلال‌ها از یک سو و کارگران از سوی دیگر حاصل شده بدست آورده است.

در ابتدا ترتسکی می‌پنداشت این بوروکراسی را با توسل به راه حل‌های صلح آمیز می‌توان کنار زد. اما پس از تاثیر فلاکت بار استالین بر جنبش کارگران آلمانی که به روی کار آمدن نازی‌ها در آلمان در سال ۱۹۳۲ یاری رساند ترتسکی به این نتیجه‌گیری رسید که سیاست رفرم از رمق افتاده است. بوروکراسی را حالا تنها با راه حل‌های انقلابی می‌شد کنار زد. این تغییر تنها با انجام یک انقلاب سیاسی امکان پذیر بود. از انجایی که روسیه به دلیل الغای مالکیت خصوصی یک کشور کارگری باقی مانده بود یک دگرگونی دقیق تری مورد نیاز نبود.

ترتسکی پیش بینی می‌کرد که جنگ جهانی دوم در هم پیچیدگی‌های اجتماعی را در سطح جهانی خواهد گسیخت و این به ازمه پاشیدگی بوروکراسی استالینیستی منجر خواهد شد. و به این ترتیب ماهیت گذرای خود را به نمایش خواهد گذاشت. اما ترتسکی در سال ۱۹۴۰ توسط یک استالینیست به قتل رسید و نتوانست شاهد باشد که استالینیسم پس از پایان جنگ نه تنها از هم نپاشید بلکه با اشغال کشورهای اروپای شرقی خود را گسترش داد و ساختار اقتصادی - سیاسی خود را بر این کشورها تحمیل کرد.

در ابتدا پیروان ترتسکی می‌گفتند که این کشورهای اروپای شرقی هنوز سرمایه‌داری هستند زیرا هیچ قیام کارگری که کنترل جامعه را در اختیار بگیرد به وقوع نپیوسته است اما پس از آنکه دولت کنترل اقتصاد را در این کشورها بدست گرفت دیگر هیچ فرق اساسی بین این رژیم‌ها و اتحادشوروی وجود نداشت. پس از این هواداران ترتسکی بر سر یک دوره‌ای قرار گرفتند: یا این رژیم‌ها را مثل روسیه که اقتصاد در مالکیت دولت بود دولت‌های کارگری بنامند یا تئوری ترتسکی در مورد اتحاد شوروی را رها کنند.

ترتسکیست‌های ارتدکس انترناسیونال چهارم - یک شبکه از ترتسکیست‌های ارتدوکس که از گروه‌های سوسیالیست توسط خود ترتسکی در سال ۱۹۳۸ ایجاد شده بود - اولی را انتخاب کردند. آنها می‌گفتند کشورهای اروپای شرقی دولت‌های کارگری هستند که از ابتدای تولد ناقص الخلقه بوده اند.

ترتسکیست‌های ارتدوکس از آنجا که انقلاب‌ها در کشورهای اروپای شرقی همه از بالا و تحمیلی بود مجبور بودند این ایده را که سوسیالیسم تنها با حرکت خود کارگران قابل دستیابی است رد کنند. آنها همچنین مجبور بودند این ادعای ترتسکی را که بوروکراسی در اتحاد شوروی به یک نیروی ارتجاعی مبدل شده و قادر به ایفای نقش انقلابی در جهان نیست کنار بگذارند.

در همین زمینه یک تحلیل تازه از تونی کلیف (یک یهودی فلسطینی که در انگلیس زندگی می‌کرد) ارائه شد. بر طبق تحلیل تونی کلیف، روسیه و کشورهای اروپای شرقی دولت‌های کارگری نیستند. دولت در این کشورها بوروکراتیک و جامعه سرمایه‌داری است. تونی کلیف بر این عقیده بود که این دولت‌ها نمی‌توانند سرمایه‌داری باشند زیرا از یک برنامه ریزی متمرکز استفاده می‌کنند. و بازار به طور وسیعی از بین رفته است. او تلاش کرد تعریف دقیق تری از ماهیت سرمایه‌داری ارائه دهد.

دینامیک مرکزی جامعه سرمایه‌داری گسترش تولید در نتیجه رقابت است. اگرچه بازار در اتحاد شوروی سرکوب شده بود، رقابت نظامی با غرب منطق مشابهی از انباشت سرمایه را بر اقتصاد شوروی تحمیل می‌کرد و آن را وامی داشت تا به طرز وحشتناکی کارگران را استثمار کند. دینامیک مشابهی در دیگر کشورهای اروپای شرقی وجود داشت.

با حرکت از همین دیدگاه تونی کلیف پیش بینی کرد بلوک شوروی حتی بیش از دیگر کشورهای سرمایه‌داری دچار عدم تعادل اقتصادی و ناموزونی نرخ رشد خواهد شد و دیر یا زود برخورد‌های طبقاتی در مقیاس توده‌ای بروز خواهد کرد.

از سال ۱۹۵۰ به بعد این پیش‌بینی صحت خود را در کشورهای اروپای شرقی نشان داد. بحران‌های بزرگ در آلمان شرقی، مجارستان، لهستان و چک اسلواکی به قیام‌های بزرگ منجر شدند. در اکثر این قیام‌ها دخالت نظامی روسیه برای بازگرداندن ثبات ضروری بود. اما در دهه ۱۹۸۰ اتحادشوروی خود زیر فشار بحران‌های داخلی کمر خم کرده بود و توانایی و تمایلی برای دخالت مجدد نداشت.

در نبود یک رهبری انقلابی با یک استراتژی انقلابی، انقلاب‌های ۱۹۸۹ سرانجام منجر به جایگزینی یک نوع سرمایه‌داری به جای نوع دیگری از آن شد. با این همه اینها به هیچ وجه از اعتبار سوسیالیسم نکاست.

بر عکس، وقایع این سال این ایده مارکسیستی را دوباره به ثبوت رساند که استثمار مبارزه طبقاتی را بدنبال خواهد داشت و در دراز مدت چالش انقلابی در مقابل این سیستم‌ها ناگزیر خواهد بود. و این‌ها همه تأییدی شد بر این ادعا که توده‌های کار و زحمت و نه اقلیت رهبران در ساختن تاریخ مرکزیت دارند.

گورستان کلیشه‌ها: طالبان مدرنند نه قرون وسطایی

از نظر رالف پیترز، آمریکا در افغانستان دارد با موجوداتی از کرات دیگر می‌جنگد. او که یک افسر بازنشسته‌ی اهل چالش است بقدری از افغان‌ها می‌ترسد که آنها را وحشی‌هایی تصور می‌کند که احتمالاً از کرات دیگر نازل شده‌اند. بنظر او طالبان، «ادم فضایی‌هایی هستند که ترجیح می‌دهند به روش‌های ابتدایی، و تحت آیین‌های مرگبار زندگی کنند. جنگ ما با آنان سر شاخ شدن بدون واسطه‌ی دو تمدن از دو کهنکشان متفاوت است.» پیترز به پیروزی بر افغانها امیدوار نیست و معتقد است که اسلام‌یست‌ها دشمنان سرسختی هستند که از یک «خدای خشمگین» انگیزه می‌گیرند و جنگ خود را با بریدن سر و نمایش آن در تلویزیون، جلو انداختن مردم عادی بعنوان سپر حفاظتی، و عملیات انتحاری، یعنی خارق‌العاده‌ترین سلاح دوران، به پیش می‌برند. به عقیده‌ی پیترز آنچه پای سربازان آمریکایی را زنجیر کرده است، یکی رسانه‌های مخالف، و دیگری رهبران ناآگاه و توده‌های از همه‌جا بیخبری هستند که به رغم رفاہ و لیبرالیسم خود ضربه پذیر می‌باشند. پیترز در فضای ذهنی آمریکای حاضر، رونوشت مدرن رودبارد کیپلینگ بشمار می‌آید. کیپلینگ در زمان خود به بریتانیای دوره‌ی ویکتوریا هشدار می‌داد که ارتش پر خرج، خسته، و بی‌رویه گسترده‌ی آن، از «گله‌های محلی»، به رغم آموزش‌های جنگی ابتدایی آنها، شکست خواهد خورد. امپراتوری‌ها برای مردن به افغانستان می‌رفتند.

پرزیدنت اواما این جنگ را یک نزاع قومی نمی‌خواند اما بر «متفاوت» بودن دشمن تاکید گذاشته و می‌گوید، «برتری نظامی ما نه تنها با سلاح‌هایی که سربازان ما بدوش می‌کشند، بلکه با فرهنگ و زبانی که با آن سخن می‌گویند نیز اندازه‌گیری می‌شود.» چرخش تازه و برخورد فرهنگی با سرزمین‌های ناشناخته-روایی، صرف‌نظر از اختلاف سلیقه‌ها در میان احزاب، پاسخی به پیچیدگی‌های جنگ بشمار می‌آید. این روزها تظاهر به چندساحتی بودن، احترام انگیز و روشنفکرانه و مایه افتخار محسوب می‌شود. هرچند که مدتهاست که بحث درباره‌ی مکاشفه‌ی «نزاع تمدن‌ها»ی مرحوم ساموئل هانتینگتون در میان دانشجویان درجه دکترا از مد افتاده است اما «نژاد محوری» هنوز هم به داشتن برخی هواداران افتخار می‌کند. ذهنیتی که بیگانگان را در نهایت چیزی شبیه خود ما برآورد می‌کند، در اثر جنگ عراق و پروژه‌ی بوش و بازآفرینی جهان بر مبنای سیمای آمریکا متحمل ضرباتی گشت و کفه‌ی ترازو بنفع تاکید بر تفاوت‌ها سنگین شد. هانتینگتون دارد از جایگاه خود به ما لبخند می‌زند.

یکی از ژنرال‌های آمریکایی ادعا می‌کند که جنگ‌های آمریکا «جنگ‌های فرهنگی» است که در آن کشور به ما لبخند می‌آیند. بدین جهت ارتش امپراتوری برای عملیات آرام‌سازی، و یا ملت‌سازی‌های مسلحانه در سرزمین‌های ناشناخته، نیازمند به بهبود بخشیدن به طرز عمل خود و بهره‌برداری از فرهنگ بعنوان یک سلاح است. امروز انسان‌شناسی استعمارگرایانه، در برنامه‌ی «جوخه‌های منطقه‌ی-انسانی» و جزوه‌ی اف-ام-۲۴-۳ عملیات ضد شورش پنتاگون مجدداً ظاهر شده و آثار کلاسیکی که به «خلقیات عربی» می‌پرداختند بار دیگر احیا شده است. تاریخاً بحران‌های امپراتوری، از نظایر شورش هندوستان در سال ۱۸۵۷، انگیزه‌ی بی‌برای کشف دوباره‌ی دانش نژادشناسی و مطالعه‌ی فرهنگ‌های قبیله‌ی بی‌بده است. نیروی دریایی آمریکا در سال ۱۹۴۰ بدنال جنگ‌هایی که با «ملت‌های عجیب و غریب» کرده بود دست به تدوین «جزوی جنگ‌های محدود» زده و مطالعه‌ی «خصوصیات نژادی بومیان» را توصیه کرده بود (یک عکس‌العمل شناخته شده).

این موضوع یکی از مولفه‌های بحث‌های استراتژیک خود آمریکا بشمار می‌آید. فرهنگ در حقیقت پادزهر غرور و تکبر تکنولوژیک آمریکا در دهه ۱۹۹۰ بشمار می‌آید؛ چیزی که آینده‌سازان آن کشور را متقاعد ساخته بود که سلاح‌های دقیق، علم کامپیوتر و انفورماسیون، و ماهواره‌ها، نه تنها به برتری مرگبار و بی‌بدیل آمریکا منجر گشته است بلکه باعث شده است که بتواند تمام جبهندگان میدان جنگ را زیر نگاه‌های تیز خود بگیرد. این برتری‌ها، مه نامعلوم بودن عملیات جنگی و جوانب مختلف جبهه و نتیجه‌ی جنگ را پراکنده ساخته و نیروی برتر را شکست ناپذیر می‌نماید. عراق و سر بر آوردن دوباره‌ی طالبان در آسیای مرکزی، بی‌اعتباری چنین عقایدی را بطرز بی‌رحمانه ثابت کرد. مضامینی نظیر «انقلاب فرهنگی»، بازگشت به هویت و نسب، و نقش سرزمین و اعتقادات در مقام موتورهای محرکه‌ی جنگ‌ها، در حقیقت تمام آن تخیلات و فانتزی‌های ذهنی را منتفی ساخت.

اما کولتورالیسم نیز بمانند تکنولوژیسم در معرض اشتباهکاری است. یکسان‌انگاشتن ایندو ممکن است به نتایج خطرناکی منجر شود. از سوی دیگر اصرار ورزیدن بر هرج و مرج نیز خطرناک است. مضامینی نظیر «غرور عربی»، «حیثیت اسلامی» و نقش تحریک آمیز سگ در آن فرهنگ، نوع شکنجه‌های زندان ابوغریب را تعیین می‌کند. این عقیده که ما دشمن را دقیقاً «می‌شناسیم»، و یا تولید دانسته‌های فرهنگی در شکل سیستماتیک آن می‌تواند به اعتماد به نفس‌های کاذب و خطا در تحلیل‌ها منجر شود. هنوز از یادها نرفته است که یک مامور کارکننده‌ی سیا تنها شش ماه قبل از پیروزی انقلاب ایران، حکومت با ثبات شاه را مورد ستایش قرار داده بود.

اگر یکجا هست که از نظر خارجیان آشیانه‌ی دشمنانی عجیب با یک فرهنگ ساکن مانده تلقی می‌شود، آنهم کوره‌ی داغ افغانستان-پاکستان و میدان جنگ نیروهای متحده است. ادبیات کلیشه‌ی بی، از سال ۲۰۰۱ به این سو، عبارت «گورستان جاودانی امپراتوری‌ها» را پیوسته تکرار کرده است. «سرزمین استخوانهای مردگان» مهاجمین را از اسکندر کبیر جانیپاکار گرفته تا شوروی برژنف دفع کرده است. طالبان مطلق گرایان مومنی بنظر می‌رسند که تلویزیون‌ها را می‌شکستند، همجنس‌گرایان را می‌کشند، زنان را شلاق می‌زدند، و موسیقی را غیر قانونی اعلام می‌کردند. مجله‌ی تایم در سال ۲۰۰۱ در آستانه‌ی جنگ افغانستان نوشت، «غیرقابل فهم ترین رژیم جهان، با وفاداری بی‌قید و شرط به یکی از اسرار آمیز ترین رهبران جهان، یعنی فردی که شاهد شکست تک تک مهاجمین خارجی بوده است.» مفسران سیاسی هشدار می‌دهند که طالبان تنها در یک فاموس «بیگانه با اندیشه‌ی غربی» قابل درک است. ناظران سیاسی، آن جنگ را رویارویی فرهنگی یک تئوکراسی کهنه با یک ابر قدرت فوق پیشرفته و ثروتمند می‌دیدند. مقاومت طالبان بدنال سقوط خود در سال ۲۰۰۱، از نظر بسیاری‌ها یک عکس‌العمل فرهنگی تلقی شد. این مقاومت از نظر یکی از فرماندهان نیروهای ویژه چیزی نبود مگر «برخورد فلینت استون‌ها با جتسین‌ها» (دو سریال کارتونی.م).

آدم وسوسه می‌شود که افغان‌ها را زندانیان خود خواسته‌ی سنت‌های خود تلقی کند. بعضی‌ها ادعا می‌کنند که پشتون‌ها، که اکثریت طالبان را تشکیل می‌دهند، در بند سنت‌های دفاع خونین از شرافت قبیله‌ی بی خود هستند. مجله‌ی اکنومیسیت می‌نویسد، «پشتون بحضی که شرافتش لکه دار شد مجبور به گرفتن انتقام می‌شود و دقیقاً همین مشکل آمریکاست.» برخی‌های دیگر طالبان را بصورت مسلمانان اسرار آمیزی معرفی می‌کنند که گویی از یک سیاره‌ی دیگر آمده‌اند. یکی از خبرنگاران که با سربازان طالبانی مصاحبه می‌کرد وقتی که دید آنها در وسط گفت و گو همه چیز را رها کردند و به نماز ایستادند، «قدرت روحی و خلوص» آنان و «احساس ماورایی آرامش و هدفمندی و نزدیکی به خدا و به جهان دیگر»، یعنی آن چیزی که «مردمان جهان غرب بندرت تجربه می‌کنند.» رشک و حیرت او را برانگیخت. سرود تکراری غرب به وضوح در این گونه اظهار نظر‌ها به گوش می‌رسد: «هرچقدر که ما دور نگر و مدرن و سیاسی هستیم، آنها ابتدایی و آنجهانی و پیرو غرایز هستند.» در اینجا تنها غربی‌ها نیستند که در زندان احساس تفاوت عمیق خود گرفتارند. یکی از جنگجویان افغانی افتخار می‌کرد که، «آمریکایی‌ها عاشق پیسی کولا هستند ما عاشق مرگ».

اما زمانی که ما طالبان را با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار می‌دهیم آنها را نه موجودات فضایی اسیر سنت‌ها، بلکه واقعگرایان ویژه‌ای می‌پاییم که در جریان عمل در اصول خود تجدید نظر می‌کنند. آنها برخورد خود نسبت به کاشت خشخاش را تغییر دادند و دشمنان خدا را رها کردند و به محافظین سرزمین‌های تریاک، و مدافعان زندگی روستایی مبدل شدند. آنها در موسی قلعه برای بدست آوردن دل مردم محدودیت‌های اجتماعی را شل کردند و قوانین منع سینما و موسیقی، و ریش گذاشتن اجباری برای مردان را فسخ کردند. آنها نظر خود نسبت به عملیات انتحاری را نیز تغییر دادند. طالبان در گذشته عقیده داشت که بسنن کمربند انفجاری یک عمل جیوانانه است و یکی از گروه‌ها در روزنامه‌های قندهار آگهی گذاشت و تهدید کرد که کسانی را که در چنین عملیاتی شرکت و همکاری کنند به دلیل اهانت به شرع اسلام مجازات خواهد کرد. و حالا این خود طالبان هستند که به عملیات انتحاری دست می‌زنند. رهبران مذهبی طالبان قرآن را بگونه‌ی بی‌تفسیر می‌کنند که توجیه گر چنین عملی می‌شود و آنرا با داستان‌های جنگجویان طالب شهادت در لشکر اسلام در قرن هفتم زینت می‌بخشند.

در میدان جنگ‌های رسانه‌ی بی، طالبان خود را با چنان سرعتی با قدرت و بُرد رسانه‌های مدرن وفق داده است که گاهی از دشمنان خود پیشی می‌گیرد. آنها گفت و گوی تلویزیونی ترتیب می‌دهند، کارگاه‌های تبلیغاتی کامپیوتری راه می‌اندازند، به عراق نماینده اعزام می‌کنند و از تجربیات بازوی تبلیغاتی تصویری القاعده می‌آموزند و بمانند غربی‌ها، با خود خبرنگار جنگی به جبهه‌ها می‌برند. آنها در سطح کشوری نقاشی انسان را بعنوان یکی از اشکال بت پرستی ممنوع ساختند اما امروز خودشان به شکستن تابوی «تصویر سازی» دست زده و به چرک‌های عصر انفورماسیون مبدل شده‌اند. جالب اینجاست که حرکتی که زمانی موسیقی را ممنوع ساخته بود امروز در تبلیغات خود از خواننده استفاده می‌کند و دست به تولید نوارهای

موسیقی می زند که در آن خواننده با اسلویی شبیه به موزیک رپ آمریکایی به ستایش شهدای طالبان، و لعن و نفرین کفار می پردازد. طالبان در تلاش خود برای جلب وفاداری افغانها دست به تشکیل یک دولت آترناتیو و «ضد دولت» می موسوم به «امیر نشین افغانستان اسلامی» زده است. آنها یک نظام مخفی دادگاه ها و نیرو های انتظامی و کلینیک برپا ساخته اند و حتی در نزدیکی قندهار دفتری دایر کرده اند که به شکایاتی که از خود دولت می شود رسیدگی می کند. طالبان در تلاش خود برای کنترل اعمال خودسرانه قوانینی وضع کرده اند که در آن هجوم به منازل و دزدی و غارت اموال و منکراتی از قبیل کشیدن سیگار را ممنوع ساخته است. طالبان و نیروهای کشور های متحد در جریان رقابت های خود با یکدیگر با روش های مشابهی به منطق جلوگیری از بیگانه شدن توده ها با خود می نگرند. طالبان به مطالعه ی دکترین ضد شورش غربی و تاکید آن بر نفوذ در دل ها و اندیشه های مردم پرداخته اند. برخورد استراتژیک با دشمن برای آنها به همان اندازه اهمیت دارد که احترام به سنت های دیرینه.

هرچند که پایگاه مقاومت افغانستان در میان قوم پشتون است اما این مقاومت قابل تقلیل به یک جنگ قبیله یی نیست. وفاداری های قومی سنتی در افغانستان و پایگاه های کشاورزی قدرت آنها به دلایل چندی با از میان رفته و یا دستخوش تغییر گشته است. از آنجمله می توان به عواملی نظیر پیدایش «تنظیمات» (معادل تقریبی احزاب و سازمان های سیاسی) و سیستم «اقوام» در این میان اشاره کرد. عامل اخیر باعث ایجاد وابستگی های شبه ملی پی شده که فرقه های مذهبی متنوع و ائتلافات مختلف را شامل می شود. فعالیت طالبان تنها به حوزه های قومی محدود نمی ماند. در رهبری طالبان اعضای «درانی» و «قیزیایی» دیده می شود و بسیاری از ملاهای تاجیک و ازبک در ائتلاف با آنان هستند. طالبان از راههای ارتباطی و همراهی افراد و جوامعی برخوردارند که در مناطق غیر پشتون واقع می شوند، و در خارج از حوزه های نفوذ خود به عضوگیری می پردازند. «ننو-طالبان» از ناراضی های مردم بهره برداری کرده و تلاش می کند که حوزه ی عضوگیری های خود را به آنسوی مناطق پشتون نشین گسترش دهد. طالبان برخورد دوگانه یی با مدرنیته و ابزار آن از خود نشان می دهد. آنها نیز بمانند فاشیست های مدرن، از مولفه های فساد انگیز مدرنیته انزجار دارند اما در عین حال می خواهند از مزایای تکنولوژی و کاربرد های مفید آن برخوردار شوند. این نیز برای خود پارادوکسی است که یک حرکت شدیداً ضد پیشرفت، در راه رسیدن به اهداف خود از ابزار مدرن بهره برداری می کند. طالبان فرزند همان فرآیند گلوبالیزاسیونی است که با آن ادعای مخالفت می کند. او از یکسو سنت موعظه می کند و از سوی دیگر با تغییر همسو گشته است.

فرد ناظر جریان، یا وسوسه می شود که القاعده را یک نیروی قرون وسطایی ارزیابی کند که هنوز که هنوز است به برپایی یک خلافت اسلامی می اندیشد و در رثای از دست رفتن اسپانیا در سال ۱۴۹۲، مویه می کند. و با آنها را بازیگران جهانی عمده یی ببیند که خشونت برای آنان هدف است و هویت آنها در شهادت طلبی و وحشیگری مذهبی در مقابله با یک جهان فاسد خلاصه می شود. از چنین دیدگاهی، القاعده از جنگ نه بعنوان ابزار سیاست بلکه بعنوان صحنه ای بهره برداری می کند که در آن دهشت فرهنگ مذهبی-خودنماییه ی خود را به نمایش می گذارد. اینطور بنظر می رسد که رویارویی ما و شبکه ی بن لادن شبیه برخورد دو قطب بکلی متضاد است و گویی روبرو شدن کانکیستودار های اروپایی با آرتک هایی که آدم ها را زنده زنده قربانی می کردند تکرار شده است.

القاعده برعکس متشکل از عقاید و تکنولوژی های موجود در سطح جهان است که در عین حال از رویاهای قرون وسطایی تغذیه می کند و گرفتار نوستالژی های واپسگرایانه است. این سازمان تلاش می کند که آن دسته از پیروان خشونت طلب و خلوص گرایی را که از عراق گرفته تا الجزایر، باعث انزجار مسلمانان شده اند زیر کنترل در بیاورد. و همانطور که شاهد هستیم یک حرکت ماقبل دوران مدرن که منحصر در پی یک جنگ خالص نیهیلیستی باشد محسوب نمی شوند. اعلامیه های آنها در بر گیرنده ی اصول کلاسیک-استراتژیک مبارزه است. بن لادن روزی که علیه آمریکا اعلام جنگ کرد، تاکتیک های «جنگ چریکی» خود را نه تنها بعنوان بازتاب های یک خشونت مقدس، بلکه روش هایی خواند که در مقابل آمریکا و «نابرابری قوا» تحمیلی آن بر جهان ضروری گشته است. تئورسین اصلی القاعده، بدنبال تبدیل خشونت به دستاورد های سیاسی است و می نویسد، «عملیات موفق نظامی علیه دشمنان اسلام، اگر به برپایی «ملت اسلامی در قلب جهان اسلام» منجر نگردد بیهوده است». القاعده نه تنها در مسیر جنگ برای جنگ حرکت نمی کند بلکه برعکس از سنت های «کلاوس-ویتزانی» پیروی کرده و حتی از او کتاب حاشیه نوشته شده ی «پروس و چالش جنگ»، در غارهای توره بوره برجا می ماند.

القاعده از عقاید و روش های کفار اقتباس می کند. بینش القاعده تا حدودی از عقاید کلاوس-ویتز و رابطه ی اورگانیک جنگ و سیاست الهام می گیرد. نوشته های غربی در یادگان های القاعده به فراوانی یافت می شود. در جزوه های تعلیماتی القاعده، به نوشته های آموزشی غربی، تز های انقلابیون جنبش چپ، بازگویی تئوری معاصر «نسل چهارم روش های جنگی»، و مضمون «سه مرحله ی جنگ های چریکی» مائوتسه تونگ، فراوان بر می خوریم. بینش القاعده تلفیقی است از عقاید مذهبی و مکتب های کلاسیک و مدرن در جنگ های استراتژیک. آنها در تخیلات انقلابی خود و در هدف رسیدن به یک جهان نوین از راه خشونت مقدس، در واقع نوادگان آنارشیست های قرن نوزدهم اروپا بشمار می آیند. فرهنگ از امور مهم بشری است. توجه اخیر آمریکا به روحیات و خصوصیات جوامع خارجی به ارتش آن کمک کرده است که خود را اصلاح کرده و انسانی تر و موثر تر عمل کند. آمریکا در سایه ی همین امر موفق شد خشونت های صورت گرفته در عراق را کاهش بخشیده و در چارچوب طرح «بیداری انبار»، اخراج القاعده از آن استان را سازمان دهد. در آنجا که ایده ی ایجاد امنیت برای مردم، در هسته ی نوزایی روش های ضد شورش قرار می گیرد، شناخت پیدا کردن از مردم از مناسبترین قدم های اولیه محسوب شده و تلاش در فهم جهان از نظرگاه «آن دیگری» روش اخلاقی و هوشمندانه یی است. ما نیازمند به سرمایه گذاری در زبان و مهارت یافتن در آن، و مطالعه ی طبیعت پیچیده ی انسان هستیم. و اگر ارتش های ما، چه دانسته و چه از روی حماقت تصمیم گیرندگان، بار دیگر خود را درگیر شرایط مشکل شورش ها و جنگ های قومی و سقوط کشورها ببیند، همین نکته به آنها آمادگی بیشتری خواهد داد. از سوی دیگر و از آنجا که از تراز هایی با پیچیدگی های مختلف می توان به فرهنگ نظر انداخت، این واژه همیشه بنوعی نگرانی بر انگیز خواهد بود.

جنگ تابلویی نیست که بر آن هویت های ما نقاشی می شود، بلکه به گفته ی واقع بینانه ی سون-تسو Sun Tzu، پس زمینه ی مرگ و زندگی و طبیعت بقا و نابودی بشمار می آید. به همین جهت ضرورت دارد که فرهنگ، با توجه به اصول تغییر و تداوم توامان، برداشت ها و استفاده های درست و نادرست از آن، وجوه شهری و روستایی، و تناقضات آن، و با توجه به آنچه که دشمنان بطور تازه تازه به یکدیگر می آموزند مورد مطالعه قرار گیرد. انسان شناسی نوین نشان داده است که حتی جوامعی که به صفت «ساده» معروف شده اند نیز عمیقاً متغیر و سرشار از شکاف ها و جنگ قدرت ها هستند و موجودیت خود را مرهون امانت گرفتن ها از جوامع دیگر هستند. افغانستان نیز از همین گونه است. جنگجویان ماهری از نوع طالبان هویت خود را در جریان گذار از هرج و مرج ها خواهند ساخت. آنها برخلاف ظاهر، تداوم یک فرهنگ بومی نبوده و دستخوش تغییر هستند، و پیوسته در معرض تاثیر پذیری از نیروهای جهانی بوده و از سنت های خود دور می شوند.

ما شاید هرگز قادر نباشیم که وجود تخیلی شرق را از ذهن خود پاک کنیم. تصویر ذهنی آن بمانند ترس از تاریکی و مرگ، پایدار تر از آنست که بسادگی قابل زدودن باشد و بمانند شبیحی در آفاق ذهنی ما برجا خواهد ماند. با اینحال ما قادر هستیم که از حضور آن آگاهی بیشتری داشته و نسبت به افسانه های آن هوشیار تر باشیم و به شواهد و مشاهدات خود مجال بیشتری بدهیم که توهمات و ذهنیات ما را تعدیل کند نه آنکه برعکس عمل کند. سیالیت و مرکب بودن ماهیت طالبان و القاعده نشان می دهد که این جنگ با وجود شکاف ها و تفاوت های دردناک آن، در یک زمان هم باعث پیوند و آمیزش است و هم باعث رانده شدن به قطب های مخالف. هیچ فرهنگی هرچقدر هم عجیب بنظر بیاید یک جزیره ی دور افتاده بشمار نمی آید. و با همانطور که خوان گوتیسولو نوشته بود: «درباره ی ریشه ها و گذشته ی شبه جزیره ی ایبریا و سرزمین های دیگر فراوان می شنویم. درباره ی اصالت های جوامع خودی و جوامع تاریخی زیاد می شنویم. . . اما انسان درخت نیست. او ریشه ندارد، پا دارد و راه می رود».

کلیه حقوق برای نشریه لوموند دیپلوماتیک محفوظ است

«سوی انقلاب» هفته نامه سیاسی - تبلیغاتی کارگران کمونیست

تماس با ما: maktabema@maktabema.net

آدرس اینترنتی: http://www.maktabemarx.net